JE .P.Box75026
750 26 Uppsala
SWEDEN

ha@cpiran.org

جهان امروز

www.cpiran.org

شماره ۵۴۲

نیمه اول نوامبر ۲۰۲۶
نیمه اول آبان ۱۴۰۴



اعتراضات جهانی بحران سرمایه داری
و نابرابری طبقاتی



بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
درباره بحران سرمایه‌داری
و چشم‌انداز جنبش‌های اعتراضی اروپا



کمیته خارج کشور تشکیلات
حزب کمونیست ایران
شعله ور شدن مبارزه طبقاتی در اروپا!



به مناسبت یکصد و نهمین سالگرد
انقلاب کارگری اکتبر



چگونه راست نئوفاشیست در انتخابات
برزیل شکست خورد؟
این پیروزی چگونه ساخته شد؟



درس‌های مبارزات زنان خاورمیانه
و رسالت پیشروان!



منظور از تشکل و سازمان مستقل
کارگری چیست؟



قتل خاموش کارگران؛ سود سرمایه
به بهای جان انسان



دانشگاه؛ حجاب اجباری
ابزار سرکوب جنسیتی
در خدمت بازتولید نابرابری طبقاتی

شکست ترامپ و جمهوری‌خواهان در انتخابات به معنای پایان ترامپیسم نیست

در یکی از پرهزینه‌ترین انتخابات میان‌دوره‌ای تاریخ آمریکا که در سوم نوامبر ۲۰۲۶ برگزار شد، حزب دمکرات در رقابتی فشرده توانسته است اکثریت کرسی‌های مجلس نمایندگان و سنا را به دست آورد و به سلطه کامل جمهوری‌خواهان بر کاخ سفید و کنگره پایان دهد. بسیاری از ناظران، شکست ترامپ و جمهوری‌خواهان را خیره‌کننده و تاریخی ارزیابی کرده‌اند. برخی حتی از آغاز روند افول جریان راست افراطی در سراسر جهان سخن می‌گویند؛ چرا که دمکرات‌ها موفق شده‌اند جمهوری‌خواهان را در ایالت‌ها و مناطقی به عقب برانند که برای چندین دهه دژهای مستحکم انتخاباتی آنان به شمار می‌رفتند. اما اهمیت این انتخابات فراتر از رقابت میان دو حزب بورژوایی برای تسلط بر اهرم‌های قدرت دولتی است. این انتخابات، هم‌زمان، بازتاب خشم و اعتراض بخش وسیعی از مردم و رأی‌دهندگان آمریکایی علیه جنگ، افزایش هزینه‌های زندگی، مهاجرستیزی، تعرض به آزادی‌های دمکراتیک و سیاست‌های ضدزیست‌محیطی دولت ترامپ بود. رأی‌دهندگانی که در چارچوب محدودیت‌های نظام دوحزبی آمریکا، ناگزیر از سازوکار صندوق رأی برای تحمیل شکستی سیاسی بر جریان راست افراطی استفاده کردند.

در حالی که هنوز شمارش آرا به پایان نرسیده بود، ترامپ، این بار برخلاف واکنشش به نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۲۰، با بیان این عبارات که «اگر نام من در برگه رأی بود، حتماً برنده می‌شدیم» و «از این به بعد به آقای وتو تبدیل خواهم شد»، شکست جمهوری‌خواهان را پذیرفت. بدون تردید، شکست ترامپ در این کارزار انتخاباتی، برای بی‌بی نتانیاهو و دولت نژادپرست اسرائیل، جریان‌های نئوفاشیستی در سراسر اروپا و آمریکای لاتین، سلطنت‌طلبان در ایران و آن بخش از اپوزیسیون راست بورژوایی که برای رسیدن به قدرت به قلدری و حمایت‌های ترامپ امید بسته بودند نیز شکستی سیاسی به شمار می‌آید.

در واکنش به تهدیدهای ترامپ مبنی بر استفاده از حق وتو، دمکرات‌ها نیز تهدید کرده‌اند که

مانع تصویب قوانین مورد نظر او خواهند شد. آنان همچنین تهدید کرده‌اند از موقعیت تازه خود در کنگره برای تحقیق و پیگیری پرونده‌های جنجالی فساد ترامپ و رسیدگی به شیوه‌هایی استفاده کنند که او و اعضای خانواده‌اش از زمان بازگشت به کاخ سفید از طریق آن‌ها به کسب سود و ثروت‌اندوزی پرداخته‌اند.

با این همه، نباید فراموش کرد که شکست ترامپ و جمهوری‌خواهان در این انتخابات به معنای پایان عمر ترامپیسم و جریان راست افراطی در آمریکا نیست. ترامپ، با وجود این شکست انتخاباتی، همچنان از حمایت کمپانی‌های نفتی، غول‌های املاک و مستغلات، صاحبان صنایع تسلیحاتی، میلیاردرها، گروه‌های راست‌گرا و نژادپرستان افراطی و همچنین فراکسیون‌هایی از نمایندگان هر دو مجلس برخوردار است. افزون بر این، او هنوز از حمایت اقلیتی قابل‌توجه از رأی‌دهندگان آمریکایی بهره می برد؛ بخشی از جامعه که به دلیل فقدان چشم‌انداز روشن برای رهایی از بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، در دام وعده‌های او گرفتار آمده‌اند.

حزب دمکرات، به دلیل ماهیت بورژوایی خود، فاقد آلترناتیو و برنامه سیاسی منسجمی برای مقابله با ترامپیسم است. مخالفت شدید این حزب حتی با برنامه‌های اصلاحی برنی سندرز، سناتور عضو فراکسیون دمکرات‌ها، برای مقابله با سیاست‌های راست‌گرایانه ترامپ در حوزه‌هایی همچون حقوق مهاجران، افزایش حداقل دستمزدها، برنامه‌ریزی برای مقابله با پیامدهای هوش مصنوعی بر اشتغال، مقابله با سیاست‌های ویرانگر زیست‌محیطی، تأمین برابری نژادی و ارتقای خدمات و مراقبت‌های پزشکی و بهداشتی، بیانگر محدودیت‌ها و ماهیت سیاسی و طبقاتی این حزب است.

حزب دمکرات، در غیاب چشم‌اندازی روشن برای عبور از ترامپیسم، جامعه آمریکا را با خطر بازگشت به شرایط پیش از ظهور ترامپ روبه‌رو می‌کند؛ شرایطی که خود زمینه‌ساز ظهور و قدرت‌گیری او بود. شکست جمهوری‌خواهان و سردرگمی راهبردی حزب دمکرات، بازتاب بی‌افقی نظام سرمایه‌داری در برابر بحرانی است که سراپای آن را فراگرفته است. پدیده ترامپیسم محصول بحران عمیق اقتصادی و سیاسی در ایالات متحده آمریکاست. الگوی نئولیبرالیسم اقتصادی، جهانی‌سازی مبتنی بر این الگو و اجرای برنامه‌های ریاضت اقتصادی، که از دهه هفتاد قرن گذشته به‌عنوان پاسخی به بحران جهانی سرمایه‌داری در دستور کار قرار گرفتند، به بن‌بست رسیده‌اند. ترامپ با اتخاذ سیاست‌های ناسیونالیستی و حمایت از صنایع داخلی، زیرپا نهادن قوانین بین‌المللی ناظر



بر تجارت آزاد، ترک پیمان پاریس و انکار گرمایش زمین، خروج از سازمان بهداشت جهانی و شورای حقوق بشر سازمان ملل، تحریم دیوان بین المللی کیفری، گسترش حفاری برای استخراج ذخایر عظیم طبیعی در آلاسکا، دامن‌زدن به جنگ تعرفه‌ها با چین و دیگر رقبای جهانی، برهم‌زدن نظام کنترل تسلیحات هسته‌ای و پیشبرد سیاست‌های نژادپرستانه و مهاجرستیزانه، نه‌تنها نتوانسته است رکود اقتصادی را مهار کند و هژمونی رو به افول آمریکا در سطح جهان را بازسازی و قدرت را به آمریکا بازگرداند، بلکه در خاتمه دادن به جنگ و میلیتاریسم و تورم و گرانی و بحران بیکاری نیز ناکام مانده است.

در واقع، نه حزب دمکرات و نه حزب جمهوری‌خواه با خط‌مشی ترامپیستی، هیچ‌یک راه برون‌رفتی از بحران سرمایه‌داری ارائه نمی‌کنند؛ بحرانی که زندگی، امنیت اقتصادی و رفاه اکثریت مردم آمریکا را به مخاطره انداخته است. آن دسته از رأی‌دهندگانی که با امید به بهبود خدمات بهداشت و درمان و تحقق عدالت اجتماعی به کارزارهای انتخاباتی دمکرات‌ها روی آورده‌اند، دیر یا زود از عملکرد این حزب سرخورده خواهند شد؛ چرا که حزب دمکرات برنامه اثباتی روشنی برای جایگزین کردن سیاست‌های ارتجاعی ترامپ ندارد. نباید فراموش کرد که جنگ ناتو به رهبری آمریکا علیه روسیه در اوکراین و نسل‌کشی مردم فلسطین در غزه به دست دولت اسرائیل، با حمایت بی‌قیدوشرط آمریکا، در دوره ریاست‌جمهوری جو بایدن از حزب دمکرات آغاز و ادامه یافتند. حزب دمکرات، با توجه به ماهیت طبقاتی سیاست‌هایش و تعهدش به حفاظت از منافع سرمایه‌داری آمریکا در عرصه بین‌المللی، استراتژی متفاوتی از جمهوری‌خواهان در پیش نخواهد گرفت. در عرصه داخلی نیز این حزب، همچنان دفاع از منافع سرمایه‌داران وال‌استریت را بر منافع کارگران و اقشار محروم جامعه ترجیح خواهد داد.

بدون تردید، حزب جمهوری‌خواه و حزب دمکرات، نه تنها بدیلی برای نجات جامعه آمریکا از مصائب نظام سرمایه‌داری نیستند، بلکه حافظ این مناسبات ظالمانه هستند. برنامه‌ها، سیاست‌ها و عملکرد این دو حزب رقیب، با منافع طبقه کارگر آمریکا و توده‌های میلیونی به حاشیه رانده‌شده هیچ پیوندی ندارند. طبقه کارگر، رنگین‌پوستان، مهاجران، زنان و میلیون‌ها انسانی که به حاشیه رانده شده‌اند، به‌ویژه آن بخش از رأی‌دهندگانی که نه از سر امید به وعده‌های نامزدهای حزب دمکرات، بلکه صرفاً برای رهایی از شر ترامپ در انتخابات مشارکت کردند، اکنون برای رهایی واقعی از بیکاری، فقر و محرومیت‌های تحمیل‌شده، راهی جز مبارزه با مناسبات سرمایه‌داری پیش روی خود ندارند.

ترامپیسم، برخلاف فاشیسم هیتلر و نئولیبرالیسم، به رغم تلاش نظریه پردازانش و حمایت میلیاردرها نتوانسته به یکی بدیل‌های سرمایه‌داری برای مقابله با بحران‌های این نظام تبدیل شود. با این وصف اگر سوسیالیست‌ها و نیروهای ضدسرمایه‌داری برای مقابله با این روند به میدان نیایند، در دوره آشفتگی و بحران و بن‌بست سرمایه‌داری قرن بیست‌ویکم خطر بازگشت دوباره ترامپیسم در قامت مهره‌ای دیگر از حزب جمهوری‌خواه به قدرت همچنان وجود خواهد داشت. از این‌رو، ایجاد یک بدیل رادیکال سوسیالیستی در برابر نظام دوحزبی حاکم در آمریکا به ضرورتی عاجل تبدیل شده است. جامعه آمریکا بیش از هر زمان دیگری به افقی فراسوی سرمایه‌داری، یعنی افق سوسیالیستی، نیاز دارد. دوران بازی در چارچوب نظام دوحزبی و در زمین رقابت احزاب بورژوایی و انتخاب بد در مقابل بدتر باید به پایان برسد. کارگران آگاه و نیروهای ضدسرمایه‌داری برای تأثیرگذاری بر روند رویدادها، لازم است صفوف خود را در قالب حزبی انقلابی و کمونیستی، با استراتژی روشن سوسیالیستی، متشکل کنند. مقابله با ترامپیسم به تعرض سوسیالیستی نیاز دارد.

۴ نوامبر ۲۰۲۶

صلاح مازوجی

حزب در شبکه های اجتماعی

peshrawcpiran\

peshrawcpiran

peshrawcpiran

komala cpi

اعتراضات جهانی بحران سرمایه داری و نابرابری طبقاتی

نصرت تیمورزاده

موج گسترده‌ای از اعتراضات، بخش بزرگی از جهان را در برگرفته است. فرانسه، اسپانیا، هند، بنگلادش، پرتغال، ایتالیا، انگلستان، آلبانی، جمهوری چک، نپال، شیلی، یونان، صربستان و کره جنوبی. مردم این کشورها علیه گرانی مسکن، دستمزدهای ناچیز، فاصله عظیم طبقاتی، شکاف فاحش میان شهر و حاشیه، کاهش خدمات عمومی، تبعیض‌های آموزشی، جنگ، مخالفت با احیای خدمت اجباری سربازی، تخریب محیط زیست و غیره به خیابان آمده‌اند.

هدف این نوشته، بررسی تک‌تک این اعتراضات و شورش‌ها نیست، بلکه بیش از هر چیز، تحلیل شرایطی است که به این شورش‌ها انجامیده‌اند؛ بررسی نسبت این شورش‌ها با نابرابری طبقاتی و مناسبات قدرت و در نهایت، ترسیم دورنمای آن‌ها. با وجود این، تحولات فرانسه، به‌مثابه قلب تپنده اروپا، در مرکز این نوشته قرار خواهد گرفت .

واقعیت این است که جهان سرمایه‌داری همچنان از تبعات بحرانی رنج می‌برد که از سال ۲۰۰۷ آغاز شد. اگر در سال ۲۰۰۷ بحران مسکن به میدان آمد و میلیون‌ها انسان خانه و کاشانه خود را از دست دادند، در سال ۲۰۰۸ با بحران بانک‌ها و مؤسسات مالی روبه‌رو شدیم که در جریان آن، صدها بانک ورشکسته شدند.

در ادامه، این بار با بحران در اقتصاد تولیدی روبه‌رو شدیم؛ بحرانی که تمامی ارکان تولید صنعتی، از رشته‌هایی نظیر تولید فولاد و خودروسازی گرفته تا بخش خدمات، را دربرگرفت. حتی سه سال پس از آغاز این بحران، تولید صنعتی جهان همچنان پنج درصد کمتر از سطح آن در آغاز بحران بود.

در مرحله بعد، با بحران ورشکستگی دولت‌ها مواجه شدیم. این بحران از ایسلند، مجارستان و لیتوانی آغاز شد و نقطه اوج خود را در ورشکستگی دولت یونان نشان داد. این بحران، هم کشورهای عضو منطقه یورو، مانند بلژیک و ایتالیا، و هم کشورهای عضو بازار مشترک اروپا، نظیر اسپانیا، پرتغال و ایرلند، را دربر گرفت. بدهی دولت ایتالیا، به‌مثابه چهارمین قدرت اقتصادی اروپا، معادل ۱۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور بود. بحران بدهی، البته، تنها دامن‌گیر دولت‌های اروپایی نبود. ایالات متحده آمریکا، به‌مثابه نخستین قدرت اقتصادی جهان، رکورددار بدهی بود. دیدیم که دولت‌های سرمایه‌داری در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ نزدیک به پنج تریلیون دلار به بانک‌ها و مؤسسات مالی در آمریکا، اروپای غربی و ژاپن تزریق کردند تا آن‌ها را از ورشکستگی و سقوط نجات دهند.

در مقابل این گشاده‌دستی، بانک‌هایی که با استفاده از منابعی که از جیب مردم تأمین شده بود نجات یافتند، هیچ‌گونه تعهدی نپذیرفتند و همان روشی را ادامه دادند که خود به بروز بحران انجامیده بود؛ زیرا بازگشت به عملکرد واقعی بانک‌ها، یعنی تأمین سرمایه لازم برای سرمایه‌گذاری در اقتصاد واقعی و همچنین مراوده با یکدیگر، پاسخ‌گوی خواست‌های آز و ولع سیری‌ناپذیر آن‌ها نبود. میلیون‌ها انسان، پیامدهای ناشی از این بحران‌ها و راه‌حل سرمایه‌دارانه برای مهار آن‌ها را به سنگین‌ترین شکل ممکن متحمل شدند. ریاضت اقتصادی، مرکزی‌ترین عنصر راه‌حل سرمایه‌دارانه بود .

در واقع، موج اعتراضات جهانی و بحران‌هایی که در پی آن شکل گرفتند، رعد و برقی در آسمان بی‌ابر نبودند. اعتراض ۹۹ درصدی‌های جهان، اعتراض مردمی بود که قربانیان بحران سرمایه‌داری شده بودند؛ ۹۹ درصدی‌هایی که نه بر مسندهای قدرت در بانک‌ها و مؤسسات مالی و بازارهای بورس تکیه زده بودند و نه از امتیازات ناشی از این موقعیت برخوردار بودند، بلکه به کف خیابان پرتاب شده بودند .

تنها در ماه اکتبر ۲۰۱۱، بیش از یک میلیون نفر در بیش از ۹۵۱ شهر جهان دست به اعتراض زدند. مبارزاتی که از شمال آفریقا آغاز شده بود، با شعار «دموکراسی واقعی» ادامه یافت و میدان‌های اصلی شهرهای اسپانیا را به اشغال معترضان درآورد. این مبارزات در ادامه، در تظاهرات و اعتصابات میلیونی در یونان، پرتغال، ایتالیا، انگلستان و فرانسه و سرانجام در آمریکا، با شعار «وال‌استریت را اشغال کنیم»، بیان مشخصی از اعتراض جهانی یافت. مردم جهان با چشمان خود دیدند که دولت‌های سرمایه‌داری چگونه این بحران را مدیریت کردند. آن‌ها دیدند که کدام نیروهای اجتماعی بار بحران را بر دوش کشیدند و کدام گروه‌ها برندگان آن شدند.

" راه‌حل " دولت‌های سرمایه‌داری، از یک سو، تزریق میلیاردها دلار به بانک‌ها و مؤسسات مالی و، از سوی دیگر، تحمیل طرح‌های ریاضت اقتصادی به مردم بود. مردم جهان دیدند که دولت‌های سرمایه‌داری، در عمل، تنها یک " راه‌حل " می‌شناختند: سرشکن کردن بار بحران بر دوش میلیون‌ها انسان کارگر و زحمتکش جامعه .

اگر در دوره ورشکستگی بانک‌ها، بلندگوهای بورژوازی به مردم جهان گفتند که این آز و طمع گروهی از بانکداران بوده که بحران را به وجود آورده است، در مرحله بعد اعلام کردند که ورشکستگی دولت‌ها ناشی از آن بوده که مردم این کشورها فراتر از توان مالی خود زندگی کرده‌اند. این ادعا، در نهایت، اوج بی‌شرمی بود و می‌بایست زمینه را برای تعرض به زندگی توده‌های میلیونی کار و زحمت فراهم می‌کرد .

این تبلیغات با هدف پاشیدن خاک در چشم مردم و ایجاد این توهم صورت می‌گرفت که گویا نه جوهر خود نظام سرمایه‌داری بحران‌زاست و نه بحران در نمودهایی مانند بحران بانک‌ها و بحران بدهی دولت‌ها، که ریشه در ساختار این نظام دارد. مردم جهان باید در گرد وغبار حاصل از این هیاهوها فراموش می‌کردند که این نمودها، نشانه‌های بحران کل سیستم‌اند؛ ابربحرانی که خود را در شکل بحران‌های دوره‌ای آشکار می‌سازند.

در واقع، تمامی ترفندهایی که برای مهار بحران در شاخه‌ها و نمودهای مختلف آن به کار گرفته شدند، راه‌حلی برای بحران جهانی نبودند. روشن بود که این راه‌حل‌ها، همگی، راه‌حل‌هایی سرمایه‌دارانه بودند؛ راه‌حل‌هایی که نه به ریشه‌های بحران توجه داشتند و نه اساساً می‌خواستند به آن‌ها توجه کنند . بحران در این نمودها، نشانه بحران خود نظام سرمایه‌داری و تضاد ذاتی آن بود؛ تضادی که در تقابل میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید تجلی می‌یابد.

از این رو تصادفی نبود که در مقابل این راه‌حل سرمایه دارانه، مردم معترض هم به خیابانها بریزند و راه‌حل خویش را، درمقابل جامعه قرار دهند. در سال۲۰۱۹ ، بار دیگر موجی از شورش‌ها و اعتراضات توده‌های مردم در گوشه وکنار جهان به راه افتاد. جرقه ی مبارزات را جنبش "جمعه ها برای آینده" زدند. چندین ماه، روزهای جمعه در بیش از یکصد کشور جهان یک جنبش دفاع از آینده ی خود و در واقع دفاع از آینده ی جهان را سازمان دادند. در سراسر جهان، از نیویورک تا ریودو ژانیرو، از برلین تا ژوهانسبورگ، از بمبئی تا سیدنی و از چین تا برزیل صدها هزار دانش آموز میادین و خیابانهای شهرهای بزرگ جهان را به نمایش اعتراض خود تبدیل کردند. آنها خطاب به دولت‌های سرمایه داری می‌گفتند که "شما دارید آینده ی ما و فرزندانمان را لگدمال

⇦

میکنید" . آنها می‌گفتند "سیاره دیگری نداریم" اینان برخلاف دولت های سرمایه داری که به مثابه کارگزاران سرمایه عمل می‌کنند، هیچگونه منفعتی در انهدام محیط زیست ندارند.

اگر برای صاحبان راکتورهای اتمی، بنگاههای اتومبیل، تولیدکنندگان میلیاردها تن پلاستیک، انهدام جنگل‌های طبیعی، تولیدکنندگان انرژی فسیلی مسئله‌ی مرکزی افزایش سود است، ولی دغدغه ی این دانش آموزان نابودی کره ای ست که باید در آن زندگی کنند، نابودی شهرهایی که در صورت ادامه‌ی این روند به زیر آب خواهند رفت، نگرانی آنان از طوفان‌هایی است که دائمن روبه افزایش هستند، و بالاخره نگرانی آنان از خشکسالی و قحطی بویژه درآن بخشی از جهان است که نقشی در انهدام محیط زیست نداشته ولی قربانیان جنگ با طبیعت سرمایه داران هستند.

اما در هائیتی، اکوادر، شیلی و کلمبیا این هجوم وحشیانه نئولیبرالیسم بود که گرسنگان را در ابعاد میلیونی به خیابان‌ها کشاند. هنوز تصاویر شورش مردم در آمریکای جنوبی بر صفحه مدیای جهانی کم رنگ نشده بود که این بار در فاصله چند هزار کیلومتری مردم در سودان، الجزایر، پاکستان، لبنان، عراق و بالاخره ایران در مقیاس میلیونی به خیابان آمدند. اینجا دیگر تنها تأثیرات فاجعه بار سیاست نئولیبرالی در کشورهای پیرامونی نبود که گرسنگان را به شورش واداشته بود. اینجا همزمان سرکوب وحشیانه ی مردم توسط دولت‌های استبدادی ماشه انفجار را کشیده بود.

هنوز جهان سرمایه‌داری از پیامدهای بحران‌های چندگانه سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ رهایی نیافته بود که این بار ویروس کرونا به میدان آمد. میلیاردها انسان در سراسر جهان درگیر نبرد مرگ و زندگی با این ویروس شدند. ویروس کرونا آینه‌ی تمام نمایی شد که تمام چرک و کثافت جامعه ی سرمایه داری را در منظر عمومی قرار داد. معلوم شد که از مرکزی‌ترین کشورهای سرمایه داری تا کشورهای پیرامونی، سرمایه داری حتی توانایی حفاظت از نیروی کاری که برایش ارزش اضافه تولید میکند، ندارد. بحران جهان سرمایه‌داری با تمام نیروی تخریبی اش همه مرزها را درنوردید. سرمایه داری نه تنها به مثابه یک سیستم اقتصادی اعلام ورشکستگی نمود، بلکه از منظر ایدئولوژیک - سیاسی نیز جوهر ارتجاعی خود را به نمایش گذاشت. وقتی که در قدرتمندترین کشورهای سرمایه‌داری جهان بیش از یک میلیون و هفتصد هزار نفر در عرض چند ماه کار خود را از دست دادند، وقتی که میلیونها انسان ناشی از فشاربهره‌ی بانکی خانه‌های مسکونی خود را به اجبار تخلیه کرده و به خیابان‌ها پرتاب شدند، زمانی که بیش از هفتاد میلیون کارگر سیار در چین بیکار شدند، زمانی که بیش از سی میلیون کارگر صنعتی در کشورهای اروپایی کار خود را از دست دادند، و همزمان هزاران میلیارد دلار به پیکر بیمار بانک‌ها، مؤسسات مالی و کمپانی‌های اتومبیل سازی تزریق شد، سیستم بربریت سرمایه‌داری بخشی از آخرین تیرهای ترکش خود را به شقیقه ی اخلاق خویش شلیک نمود. آنهایی که با هزاران ترفند در گوش مردم جهان می‌خواندند که بازار خود قادر به تنظیم روابط خویش است، اکنون بیشرمانه خواهان دخالت دولت‌ها در" تنظیم روابط بازار"ها، گشتند. آنهایی که در گوشه و کنار جهان بازارهای بورس به راه انداخته و میلیاردها دلار در یک چشم به هم زدنی از طریق رد و بدل اوراق بورس به جیب زده و شبها با خیال راحت به خواب می‌رفتند، اکنون فریاد برمی‌آوردند که بانک‌ها و بازار بورس را باید کنترل کرد. آن غول مالی را که از شیشه بیرون آورده بودند و تمام مرزهای جغرافیایی را برای جولانش بدون برج و بارون نهاده بودند، انبوهی از خرابی‌ها را بر جا ی گذاشت.

این دشمن که به همه‌ی برج وباروی نظم حاکم حمله‌ور گردیده بود، ره‌آورد همان سیاستی بود که آخرین حفاظ‌های طبیعت را مورد هجوم قرار داده بود. این دشمن ره‌آورد نابودی جنگل‌هایی بود که شش تنفس جهان بی‌حساب می آمدند و همین دستبرد به آخرین تکه‌های طبیعت بستر مناسبی جهت سرریز شدن ویروس‌هایی گردید که پیشترها در دل طبیعت ناپدید بودند و اکنون به دامداری بومی و به جوامع انسانی ره پیدا کرده بودند و درست در همین اوضاع معلوم شد که این نظام آنچنان ناکارآمد است، آنچنان غرق در رقابت است، حتی زمانی که به اصطلاح مورد تهاجم یک دشمن مشترک قرار می‌گیرد، رقابت‌ها بر سر آن آغاز می‌شود که کدام دولت بیشترین ماسک‌ها، بیشترین دستکش‌ها، بیشترین مواد ضدعفونی و بالاخره بیشترین واکسن‌ها را از آن خود کند.

پایان کرونا اما پایان بحرانها نبود. این بار که با تهاجم روسیه به اوکراین جرقه ی یک جنگ بین امپریالیستی زده شده بود، معلوم گشت که جهان به سوی یک بحران جدید و به سوی یک میلیتاریسم افسارگسیخته حرکت می‌کند. تقریباً تمام کشورهای سرمایه داری و بویژه اعضای پیمان ناتو بودجه های هنگفتی برای تقویت نیروهای نظامی خود اختصاص دادند. سخنگویان ناتو آشکارا گفتند که اوکراین را تا آن حد مسلح خواهند کرد که در جریان جنگ، روسیه آنچنان ضعیف شود که دیگر توان هجوم به کشورهای همجوار را نداشته باشد. ولی همین سخنگویان فراموش کردند که بگویند که دستکم در نیم قرن اخیر بیشترین جنگ‌ها را خود در مناطق مختلف جهان و از جمله در اروپا به پیش برده اند. همین‌ها بودند که افغانستان، خاورمیانه ، شمال افریقا و یوگسلاوی را به میدان رقابت قطب بندی‌های خود و به میدان رقابت مرتجع‌ترین جریانات اسلامی تبدیل کردند.

اکنون با گذشت بیش از چهار سال و نیم از آغاز این جنگ، تبعات هولناک این جنگ امپریالیستی بیش از همه گریبانگیر میلیونها انسان در چهار گوشه‌ی جهان گشته است که هیچگونه نقشی برای شکل دادن به این جنگ نداشته اند. ولی همه‌ی آنها بیش از همه قربانیان تبعات این جنگ گشتند . زمانی که قیمت حامل‌های انرژی با افزایش سرسام آور روبرو گشت، وقتی قیمت کالاهای اساسی حتی در کشورهای متروپل سرمایه داری حلقوم بسیاری از مزدبگیران را فشرد، وقتی صدور غله از روسیه و اوکراین قطع شد، میلیونها انسان در کشورهای پیرامونی به فقر کامل رانده شده و به آمار گرسنگان جهان افزوده گشتند. اگر دربحبوبه بحران کرونا میلیونها انسان شغل خود را از دست داده و به قربانیان اصلی مرگ تبدیل شدند، اکنون نیز همین مردم باید تبعات جنگ اوکراین، بپردازند. اختصاص این پاندمی تبدیل میلیاردها دلار از جانب دولت های سرمایه داری را برای پیشبرد جنگ رقابتی در اوکراین، اولین نتیجه اش بالا رفتن بدهی دولتها بود.

بدهی دولت آمریکا در سال جاری به چهل تریلیون دلار رسیده و کسری بودجه آن در همین سال به ۱/۸ تریلیون دلار بالغ شده است؛ رقمی که نسبت به سال قبل پنجاه درصد افزایش را نشان می‌دهد. بدهی این کشور معادل ۱۲۶/۸ درصد تولید ناخالص داخلی آن است و آمریکا را در رده هشتم کشورهای بدهکار جهان قرار می‌دهد.

بدهی کشورهای اروپایی در مجموع به ۹۵ تریلیون دلار رسیده است؛ رقمی که معادل ۳۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی این کشورها عنوان شده است. ژاپن با نسبت بدهی ۱۹۹/۴ درصدی، در جایگاه دوم؛ ایتالیا با نسبت ۱۳۷/۹ درصدی، در جایگاه ششم؛ و فرانسه با نسبت ۱۱۸/۵ درصدی، در جایگاه دهم کشورهای بدهکار جهان قرار گرفته‌اند. دولت فرانسه، با بدهی‌ای در حدود ۳/۵ تریلیون دلار، یکی از بزرگ‌ترین بدهکاران دولتی اروپا به شمار می‌رود .

البته دولت‌های اروپایی در پیشبرد سیاست‌های ریاضت اقتصادی، کاهش خدمات اجتماعی و تعرض به زندگی و معیشت توده‌های کار و زحمت، هیچ‌گونه تردیدی به خود راه نداده‌اند . بااین‌حال، از همان آغاز روشن بود که توده‌های میلیونی کار و زحمت به میدان خواهند آمد و حاضر نخواهند شد پیامدهای بحرانی را بر دوش بکشند که خود هیچ نقشی در ایجاد آن نداشته‌اند.

ازاین‌رو، شیپور اعتراضات از همان ماه‌های پایانی سال ۲۰۲۲ در بسیاری از کشورهای

مترو‌پل سرمایه‌داری به صدا درآمد. از آلمان تا ایتالیا، از انگلستان تا فرانسه و از اسپانیا تا بلژیک، اعتراضات گسترده کارگری و اعتراضات عمومی علیه فقر، بیکاری، گرانی و جنگ شکل گرفتند. در آلمان، صدها هزار نفر به دعوت اتحادیه‌های کارگری در ایالت‌های مختلف دست به اعتراض زدند.

در فرانسه، جنبش جلیقه‌زردها بیش از یک سال خیابان‌های هزاران شهر را به صحنه اعتراض تبدیل کرد. هرچند این جنبش در واکنش به افزایش مالیات بر سوخت آغاز شد، مطالبات مطرح‌شده در تظاهرات به‌سرعت از این موضوع فراتر رفت و در واقع، کل سیاست‌های نئولیبرالی دولت مکرون را هدف قرار داد. معترضان می‌گفتند: «هیچ‌کس صدای ما را نمی‌شنود". آن‌ها علیه کاهش قدرت خرید خود اعتراض داشتند. بسیاری از شرکت‌کنندگان در تظاهرات، در گفت‌وگو با خبرنگاران، می‌گفتند که دیگر کاسه صبرشان لبریز شده است. افزایش مالیات بر سوخت، خصوصی‌سازی راه‌آهن، حذف ۱۲۰ هزار شغل در بخش دولتی و تصویب معیارهای جدید برای ورود به دانشگاه‌ها، تنها بخشی از سیمای سیاست‌های تهاجمی مکرون علیه مزدبگیران بود .
در دسامبر ۲۰۱۹، فرانسه بار دیگر به حرکت درآمد. این بار اعتراضات در واکنش به طرح اصلاح نظام بازنشستگی شکل گرفت. این طرح، اسم رمز تهاجمی بود که در بسیاری از کشورهای اروپایی به اجرا گذاشته شده بود، که نتیجهٔ آن وخیم‌تر شدن وضعیت زندگی و معیشت بازنشستگان و افزایش سن بازنشستگی بود و فرانسه نمی‌توانست استثنا باشد، به ویژه آنکه مکرون برجسته‌ترین چهره نئولیبرال اروپا و شاخص‌ترین متحد سرمایه مالی فرانسه بود. دو نیم میلیون نفر در سرتاسر فرانسه در این اعتصابات شرکت کرده بودند. معلمان، پزشکان، پرستاران، وکلا، کارکنان راه آهن ، رانندگان اتوبوس، رانندگان کامیون‌ها، کارکنان آتش نشانی‌ها، دانشجویان، جوانان جنبش دفاع از محیط زیست، کارگران، بیکاران، زنان خانه‌دار، کارکنان هواپیمایی، اتحادیه‌های کارگری، جلیقه زردها، همه و همه در خیابانها حضور یافتند. اعتصاب سراسری تمام صحن جامعه را اشغال کرده بود، هیچ فضای عمومی را نمیشد یافت که در آن بحث و جدل بر سر اعتصاب سراسری، چگونگی ادامهٔ و دورنمای آن در جریان نباشد. به طور واقعی اعتصاب عمومی یک دینامیزم جدید در جامعه به وجود آورده بود که خود را در بالا رفتن آگاهی سیاسی ناشی از تجربهٔ مبارزاتی نشان میداد. مبارزهٔ مشترک این احساس را به شرکت کنندگان داده بود که با نگرانی‌ها و ابراز خشم خود تنها نیستند. در جریان این مبارزه آنان آموخته بودند که چگونه به تبادل نظر بپردازند، چگونه راههای جدید سازماندهی را بیابند تا مبارزات خود را به پیروزی برسانند. اعتصابات دولت مکرون را به عقب نشینی واداشت، ولی نتوانست دولت منتخب وی را ساقط کند. اکنون فرانسه به مثابه قلب تپنده ی اروپا بار دیگر چشم‌ها را متوجه خود کرده است. هنوز چند روزی از اعتراضات نگذشته بود که اسپانیا، پرتغال، شیلی، بلژیک، تونس، بنگلادش، هند، آلبانی و ... شاهد اعتراضات گسترده گردیدند.

ذهنیت تاریخی جامعه و تجربه انقلاب‌های فرانسه

تاریخ فرانسه، تاریخ انقلاب‌ها، شورش‌ها و اعتراضات است. اگر انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه را، که پایانی بر نظم کهن بود، از سایر انقلاب‌ها متمایز کنیم، در مورد بسیاری از انقلاب‌های دیگر می‌توان گفت که سرنوشت آن‌ها به جایی رسید که هر بار باید اعلام می‌شد: «انقلاب مرده است؛ زنده باد انقلاب !" درست است که از انقلاب فوریه ۱۸۴۸ جمهوری دوم سر برآورد، اما تنها چهار ماه بعد، در ژوئن همان سال، ارتش این جمهوری، که چیزی جز ارتش بورژوازی نبود، به قتل‌عام کارگران پرداخت. بدین‌ترتیب، بار دیگر آشکار شد که تضاد طبقاتی چگونه از سوی طبقات حاکم و به شکلی خونین حل‌وفصل می‌شود .

بیست‌وسه سال بعد، در سال ۱۸۷۱، پرولتاریای فرانسه با برپایی کمون پاریس، برای هفتاد و دو روز شکل حکومتی خود را در برابر جامعه قرار داد. این بار نیز ارتش پروس به یاری بورژوازی فرانسه آمد و کمون را با کشتاری بی‌سابقه به شکست کشاند. در سال ۱۹۶۸ نیز، با وجود آنکه دانشجویان با مفاهیم مارکسیستی سخن می‌گفتند، در دام حزبی گرفتار آمدند که هرچند به زبان مارکسیستی سخن می‌گفت، در عمل دغدغه‌ای جز حفظ ثبات نظام نداشت و می‌کوشید آتش اعتصابات و بویژه اعتصابات کارگری را خاموش کند.

اعتصابات کارگری و شورش‌های حاشیه نشینان در سالهای بعدتر و حتی جنبش جلیقه زردها هیچکدام نتوانستند به شرایطی فراروینند که بدیل طبقاتی پرولتاریا را در مرکز تحولات قرار دهند و همین پاسخ نگرفتن است که اکنون یک بار دیگر خیابانهای فرانسه را در زیر پای معترضان داغ نموده است. ترکیبی از همه مطالبات انباشته شده و جواب نگرفته و درست به همین علت، علیرغم اینکه از مدرسه شروع شد ولی به دانشگاه، به معلم، به حاشیه نشینان شهرهای بزرگ، به اتحادیه های کارگری تسری یافت.

اگر در هفده اکتبر شمار شرکت کنندگان ۴۸۰ هزار نفر اعلام شد، در ۲۴ اکتبر این رقم به ۸۰۰ هزار نفر افزایش یافت. این جنبش در شرایطی شکل گرفت که دولت قصد دارد حدود ۵۴ میلیارد یورو صرفه جوئی کند و همزمان بودجه نظامی را سرسام آور افزایش دهد. و درست به این خاطر صورت مسئله اعتراضات بسیار فراتر از تم آموزش است. پرسش معترضان این است که آیا فرانسه حاضر است در ارتباط با جوانان سرمایه گذاری کند و یا اینکه در موشک، اسلحه و یا جنگ؟ و به زبانی کتاب یا بمب؟ پاسخ دولت خشم معترضان را افزایش داد. دولت به جای پاسخ به مطالبات، نیروهای سرکوب، گاز اشک‌آور و نارنجک دستی به سراغ معتزضان فرستاده و طبق آمار منتسب به وزارت کشور از آغاز اعتراضات ۷,۹۵۰ نفر بازداشت شده اند که ۸۵ درصد آنان زیر ۱۸ سال هستند.

هر چند اعتراضات آغاز خود را در اعتراض دانش آموزان به وضعیت مدارس یافت، در ادامه با پیوستن دانشجویان، معلمان، کارگران و دیگر گروههای اجتماعی به حرکتی گسترده تر علیه سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت گسترش یافت. مطالبات معترضان در کلیت خود از قدرت خرید تا آموزش و خدمات عمومی را شامل میشود. افزایش هزینه‌های زندگی، کاهش قدرت خرید خانواده ها، نابرابری اقتصادی و کمبود منابع مالی خدمات عمومی از محورهای اصلی اعتراضات هستند. این اعتراضات در لحظه ی شکل گرفته اند که ناتو فشار خود را بر دولتهای عضو افزایش داده تا درصد بودجه نظامی خود را افزایش دهند. دولتهای عضو پذیرفته اند که بودجه نظامی خود را تا سال ۲۰۳۵ به ۵ درصد تولید ناخالص ملی افزایش دهند. آن هم در شرایطی است که بدهی دولت فرانسه از ۲۰ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۷۰ به ۱۲۰ درصد تولید ناخالص ملی در سال جاری رسیده است و درست در مقابل این رشد فزاینده ی بدهی، دارایی های خصوصی از سیصد درصد تولید ناخالص ملی به ششصد درصد رسیده است. دولت فرانسه در حال حاضر چهار تریلیون بدهی دولتی دارد که از این نظر مقام اول را در اروپا از آن خود کرده است. دولت برای کاهش این بدهی سیاست کاهش پرداختی‌ها و افزایش مالیات‌ها، معادن ۴۸ میلیارد دلار را در نظر گرفته است و این در حالیست که افزایش ۷/۲ میلیارد دلار بودجه نظامی را در نظر داشته و همزمان تنها ۱/۲ میلیارد دلار بودجه بیشتر برای آموزش در سال ۲۰۲۷ در نظر گرفته شده است .

در روز جمعه سی ام اکتبر کارگران بنادر در بیش از ص دشهر جهان دست به اعتصاب و تجمع زدند. این یکی از گسترده ترین اعتصابات هم آهنگ اتحادیه های کارگری بنادر در سالهای اخیر بوده است. آنها با شعار "ما بری جنگ کار نمیکنیم، علیه انتقال تسایحات از بنادر تجاری ، جنگ نسل کشی در غزه و گسترش نظامی سازی زیر

ساخت‌های حمل و نقل دست به اعتصاب زده بودند. در ایتالیا اتحادیه پایه ای" یو اس بی" علاوه برمشارکت در اعتصاب بنادر، فراخوان اعتصاب عمومی بیست و چهار ساعته را صادر کرد. پنج اتحادیه کارگری در فرانسه فراخوان اعتصاب عمومی در پنجم نوامبر را داده اند. مطالبات کارگران بخشی از همان مطالباتی است که اعتراضات در کشورهای مختلف حول آنها شکل گرفته است.

در واقع ورود اتحادیه های کارگری این پتانسیل را دارد که جنبش اعتراضی کنونی را به یک جنبش قدرتمند اجتماعی تبدیل نموده و نقطه‌ی عطفی در ارتقاء جنبش اعتراضی به یک خیزش اجتماعی رادیکال با افقی بسیار فراتر از آنچه تا کنون طرح شده اند، باشد.

تا همینجا هم اعتراضات فرانسه از محدوده‌ی اعتراض دانش آموزان فراتر رفته است. ورود معلمان و اتحادیه های کارگری معادله ی سیاسی را در پاریس تغییر داده است . زمانی که آموزش، دستمزد، قدرت خرید، کیفیت خدمات اجتماعی در یک چارچوب مشترک قرار میگیرند، مسئله از مدیریت چند مشکل مجزا به بحث درباره ی اولویتهای اجتماعی و نحوه‌ی توزیع منابع عمومی منتقل میشود.

زمانی که در اعتراضات سرود انترناسیونال خوانده می‌شود و یا شعار زنده باد کمون سر داده می شود، آشکارترین بیان ذهنیت تاریخی جامعه با باریکاردهایی است که در انقلاب ۱۸۴۸ و کمون پاریس در ۱۸۷۱ به صحنه آمده بودند.

مارکس در سه اثر تاریخی خود یعنی مبارزه طبقاتی در فرانسه، جنگ داخلی در فرانسه و هجدهم برومر که به تحلیل انقلابات فرانسه می‌پردازد ارتباط جدا ناشدنی بین سیاست حاکم با مناسبات طبقاتی و شرایط مادی جامعه برقرار می‌سازد. او در این سه اثر به این مقوله پاسخ می‌دهد که در جریان انقلابات باید دید کدام نیروهای اجتماعی و طبقاتی در صحنه حضور دارند و کدام منافع طبقاتی آنها را به هم پیوند می‌زند و کدام منافع آنها را از هم جدا می‌سازد و همین امر مهم‌ترین تضمین برای پیروزی یا شکست انقلاب است.

دولت فرانسه برای خاموش کردن اعتراضات وعده شش میلیارد بودجه برای پاسخ به برخی از مطالبات را داده است. پرسش اکنون این است که آیا این جنبش عظیم همچنان بر نابرابری طبقاتی پافشاری خواهد کرد و یا با این عقب‌نشینی دولت رسالت خود را پایان یافته می‌داند. و این پرسش نه تنها ادامه اعتراضات بلکه پتانسیل تبدیل آن به یک تغییر رادیکال اجتماعی را تضمین خواهد کرد.

اگر این حضور در خیابان، امر سیاست را به خیابان کشانده و این پرسش را طرح می‌کند که چه کسی این حق را دارد که در مورد سرنوشت آنان تصمیم بگیرد. آنان با این حضور در خیابان می‌گویند که عمل سیاست چیزی نیست که در دالان‌های پارلمان و یا در تصمیمات کابینه دولتی تعیین شود. با این وجود نباید فراموش کرد که دامنه گسترده اعتراضات و مطالبات گوناگون و در بسیاری موارد همسو به این معنا نیست که آنها یک برنامه سیاسی مشترک، یک رهبری مشترک، یک سازمان سراسری مشترک و به زبان دیگر یک حزب کمونیستی رهبری کننده دارند و این در واقع پاشنه آشیل این اعتراضات است.

آیا این جنبش‌ها می‌توانند یک بدیل در مقابل نابرابری طبقاتی و مناسبات قدرتی که زمینه مادی و عینی این بحران‌ها را بازتولید می‌کنند بیافرینند و یا اینکه در خدمت رقابت‌های فراکسیون‌های متفاوت بورژوازی و یا در خدمت احزاب چپ رفرمیست قرار می‌گیرند. ما نمونه‌های اندکی از این جنبش‌ها را نداریم. جنبش اشغال وال استریت در سال ۲۰۱۱، جنبش‌های اعتراضی بعد از بحران ۲۰۰۸-۲۰۰۹، به‌ویژه در یونان و به قدرت رسیدن سیریزا، خیزش‌های موسوم به بهار عربی، خیزش جان سیاهان ارزش دارد، خیزش انقلابی زن، زندگی، آزادی. با وجود تمام روحیه رادیکالی که داشتند و حتی اینجا و آنجا حکومتگران را ساقط کردند ولی نتوانستند یک بدیل جایگزین مناسبات طبقاتی حاکم خلق کنند. خطر اکنون این است که جنبش اعتراضی از طریق همان ساز و کارهایی جذب و مهار شود که دقیقاً برای خنثی کردن چنین لحظاتی طراحی شده‌اند. دولت‌ها در تبدیل مطالبات جمعی به مطالبات فرعی، برگرداندن تضاد ساختاری به مذاکره اداری و تبدیل یک جنبش به فهرستی از اصلاحات که برای آنها بودجه اختصاص داده، اجرای آنها را به تعویق انداخته، از محتوایشان کاسته و یا سرانجام به فراموشی سپرده، مهارتی خالق‌العاده دارند. ساختمان‌های بهتر، معلمان بیشتر، بازنگری در امتحانات و افزایش هزینه آموزشی همگی ممکن است ارزشمند باشند، اما تناقض عمیق‌تر را بر طرف نمی‌کند. اگر مدرسه همچنان نهادی باقی بماند که هدف بنیادینش دسته‌بندی انسان‌ها بر اساس میزان سودمندی آنها در جامعه ای نابرابر است، آنگاه ترمیم این نهاد کارکرد زیربنایی ان را دست نخورده باقی می‌گذارد.

دوازدهم آبان هزار وچاهرصد وپنج
سوم نوامبر دوهزار وبیست وشش



جهان امروز
نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران
۱۵ روز یک‌بار منتشر می‌شود!
زیر نظر هیئت تحریریه
سردبیر: هلمت احمدیان
اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکتریکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.
ha@cpiran.org
* جهان امروز تنها مطالبی که صرفا برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.
*استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
* مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.
* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ٤ با سایز ۱۲ است.

تماس با
کمیته تشکیلات داخل کشور
حزب کمونیست ایران
hvefaalin@gmail.com
تلفن، فکس و پیامگیر
009647710286193
0046760854015
004799895674
00436601195907
تماس با کمیته تشکیلات داخل شهرها
komite.shahrha@gmail.com

به مناسبت یکصد و نهمین سالگرد انقلاب کارگری اکتبر

۷ نوامبر ۲۰۲۶، برابر با ۲۵ اکتبر به تقویم قدیم روسیه، یکصد و نهمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ است؛ انقلابی که طبقه سرمایه‌دار روسیه را از قدرت به زیر کشید و نخستین گام‌ها را برای برپایی حکومت کارگری برداشت. انقلاب اکتبر با گسترش جنبش کارگری در سراسر امپراتوری روسیه، افق تازه‌ای از سوسیالیسم، برابری و رهایی از ستم و امتیازات طبقاتی و تبعیض ملی پیش روی جامعه قرار داد. در پی این تحولات، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شکل گرفت. دولت‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی جهان، با وجود فرسودگی ناشی از جنگ جهانی اول، برای نابودی حکومت نوپای کارگری به مداخله نظامی روی آوردند. اما مقاومت مدافعان انقلاب و همبستگی بین‌المللی کارگران، این تلاش‌ها را ناکام گذاشت.

حکومت تازه‌تأسیس شوروی وارث ویرانی‌های جنگ، صنایع ازهم‌پاشیده، کشاورزی آسیب‌دیده، قحطی و فقر گسترده دوران تزاری بود. کارگران و زحمتکشان در سال‌های نخست پس از انقلاب، با فداکاری و تحمل دشواری‌های عظیم، از حکومت کارگری دفاع کردند. با فروکش کردن بحران‌های نظامی و داخلی، مسئله اساسی پیش روی حزب بلشویک و دولت شوروی، چگونگی سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی بود. در این دوره، بحث‌های گسترده‌ای درباره صنعتی کردن کشور، افزایش تولید کشاورزی، مناسبات با دهقانان و امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور درگرفت. اما هیچ‌یک از جناح‌های حزب بلشویک نتوانستند راهکاری مبتنی بر منافع مستقل طبقه کارگر برای تحول بنیادین مناسبات اقتصادی جامعه ارائه دهند. در غیاب چنین آلترناتیوی، بورژوازی روسیه امکان یافت که از نهادهای جدید و اعتبار انقلاب برای تحقق پروژه صنعتی و قدرت‌طلبانه خود بهره‌برداری کند.

از اواسط دهه ۱۹۲۰، سیاست‌هایی که در آغاز به‌عنوان عقب‌نشینی‌های موقت و تاکتیکی برای حفظ قدرت و تدارک پیشروی انقلاب مطرح شده بودند، به اصول پایدار اداره جامعه تبدیل شدند. به‌تدریج، آرمان‌های رهایی‌بخش انقلاب، از جمله لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، پایان دادن به کار مزدی، تأمین رفاه همگانی و ایجاد جامعه‌ای آزاد و برابر، جای خود را به برنامه صنعتی‌سازی و احیای قدرت اقتصادی و نظامی روسیه دادند. به این ترتیب، سرمایه‌داری متمرکز دولتی، تحت نام سوسیالیسم، شکل گرفت. نیروی کار میلیون‌ها انسان در خدمت انباشت و توسعه اقتصادی دولتی قرار گرفت و اتحاد شوروی به قدرتی صنعتی و نظامی تبدیل شد. اما این روند با منافع و آرمان‌های اولیه انقلاب کارگری فاصله‌ای بنیادی داشت. دیکتاتوری حزب جایگزین حاکمیت مستقیم طبقه کارگر شد و با تضعیف شوراها، محدود شدن دموکراسی درون‌حزبی و گسترش بوروکراسی، ساختار سیاسی سرکوبگری شکل گرفت که برای حفظ خود به دستگاه امنیتی و اعمال خشونت متکی بود.

از منظر مارکسیسم و منافع طبقه کارگر، شکست انقلاب اکتبر را باید پیش از هر چیز در ناتوانی حزب بلشویک و حکومت کارگری در دگرگون کردن بنیادهای اقتصادی جامعه جست‌وجو کرد. انقلاب سوسیالیستی اساساً انقلابی اقتصادی است؛ انقلابی که تنها با برچیدن مناسبات سرمایه‌داری، لغو مالکیت خصوصی بورژوایی و کار مزدی و برقراری مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید می‌تواند به تحول واقعی اجتماعی منجر شود. دموکراسی، رفع تبعیض‌های ملی و جنسیتی، رهایی زنان و پایان دادن به بی‌حقوقی و ستم اجتماعی نیز بدون دگرگونی مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری، از پایه مادی لازم برای تحقق پایدار برخوردار نخواهند شد. بنابراین، ارزیابی انقلاب اکتبر باید بر این پرسش اساسی متمرکز باشد، چرا طبقه کارگر، با وجود تصرف قدرت سیاسی، نتوانست مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری را از میان بردارد و اقتصاد سوسیالیستی را بر پایه مالکیت اشتراکی سازمان دهد؟

البته این ارزیابی به معنای نادیده گرفتن انحطاط سیاسی انقلاب نیست. رشد بوروکراسی، تضعیف دموکراسی درون حزب، کاهش قدرت شوراهای کارگری و تمرکز قدرت در حزب و دولت، همگی از روندهای مهم این دوره بودند. اما باید میان مشکلات و عقب‌نشینی‌های ناشی از شرایط اضطراری سال‌های نخست انقلاب و انحطاط سیاسی‌ای که در ادامه به بخشی پایدار از ساختار جامعه تبدیل شد، تفاوت قائل شد. در سال‌های نخست، تضعیف شوراها و گسترش بوروکراسی تا اندازه‌ای در پاسخ به شرایط بحرانی و دشواری‌های اداره جامعه صورت گرفت. اما هنگامی که الگوی توسعه سرمایه‌داری دولتی و کار مزدی مبنای حرکت اقتصادی کشور قرار گرفت، بوروکراسی نیز به جزء جدایی‌ناپذیر ساختار سیاسی تبدیل شد. شوراها دیگر نه به دلیل ضرورت‌های موقت، بلکه به دلیل ناسازگاری با منطق حاکم بر اقتصاد دولتی و سرمایه‌دارانه، به حاشیه رانده شدند.



با وجود شکست انقلاب در تحقق سوسیالیسم، تأثیر انقلاب اکتبر بر تحولات سیاسی و اجتماعی قرن بیستم انکارناپذیر است. این انقلاب موجی گسترده از آزادی‌خواهی، برابری‌طلبی و مبارزه برای حقوق کارگران را در جهان برانگیخت. همچنین، فشار جنبش کارگری و نگرانی دولت‌های سرمایه‌داری از گسترش انقلاب، در کنار عوامل دیگر، زمینه‌ساز پذیرش بخشی از مطالبات دیرینه کارگران، از جمله حق رأی همگانی، آموزش عمومی، بیمه‌های اجتماعی و کاهش ساعات کار شد. با فروپاشی اتحاد شوروی، دولت‌های سرمایه‌داری کوشیدند شکست تجربه سرمایه‌داری دولتی را به‌عنوان شکست سوسیالیسم و مارکسیسم معرفی کنند و آثار تاریخی انقلاب اکتبر را از حافظه جنبش کارگری بزدایند. اما شکست تجربه شوروی نه به معنای بی‌اعتباری آرمان سوسیالیسم، بلکه ضرورت بازنگری انتقادی در تجربه انقلاب و شناخت علل اقتصادی و سیاسی ناکامی آن است.

امروز، طبقه کارگر جهان، از جمله طبقه کارگر ایران، می‌تواند با درس گرفتن از تجربه انقلاب اکتبر، بر اهمیت سازمان‌یابی مستقل، تشکل‌های شورایی، دموکراسی کارگری و مبارزه برای دگرگونی بنیادین مناسبات اقتصادی تأکید کند. تجربه اکتبر نشان می‌دهد که تصرف قدرت سیاسی، بدون ایجاد مناسبات اقتصادی سوسیالیستی و مشارکت مستقیم و آگاهانه کارگران در اداره و مدیریت جامعه، به‌تنهایی برای تحقق رهایی انسان کافی نیست.

به امید آنکه سنت سازمان‌یابی شورایی به حرکتی پویا و فراگیر در جنبش کارگری تبدیل شود و کارگران با اتکا به تشکل‌های مستقل و قدرت سازمان‌یافته خود، برای دستیابی به حقوق پایمال‌شده و تحقق آرمان‌های انسانی و رهایی‌بخش مبارزه کنند. انقلاب اکتبر همچنان بخشی از حافظه تاریخی مبارزه برای رهایی انسان از استثمار و ستم است. تجربه آن، با همه دستاوردها، شکست‌ها و تناقضاتش، چراغ راهی برای گشودن افق سوسیالیسم پیش روی مبارزات طبقه کارگر است. قلب جهان برای انقلابی دیگر، برای آزادی، برابری و رهایی انسان، می‌تپد.

بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

درباره بحران سرمایه‌داری و چشم‌انداز جنبش‌های اعتراضی اروپا

اعتراضات اروپا؛ از خشم خیابانی تا ضرورت سازمان‌یابی برای تغییر مناسبات حاکم

اعتراضات اجتماعی در اروپا را نمی‌توان صرفا واکنشی گذرا به گرانی، کاهش قدرت خرید یا تصمیمات اقتصادی دولت‌ها دانست. این اعتراضات در بستر بحران‌های انباشته سرمایه‌داری اروپا، تشدید نابرابری‌های طبقاتی، احساس بی آیندگی نسل زد، گسترش نظامی‌گری و فرسایش اعتماد به احزاب و نهادهای سیاسی حاکم شکل گرفته‌اند. آنچه در خیابان‌ها نمود پیدا می‌کند، تنها نارضایتی از شرایط موجود نیست؛ نشانه آشکارتر شدن شکاف میان منافع اکثریت جامعه و اولویت‌های اقتصادی و سیاسی طبقه حاکم است. بنابراین مسئله تعیین‌کننده صرفا گستردگی اعتراضات یا شمار مردمی نیست که به خیابان می‌آیند. مسئله این است که آیا این اعتراضات می‌توانند از مرحله کنونی فراتر روند و به نیرویی مستقل، سازمان‌یافته و پایدار برای تغییر مناسبات حاکم تبدیل شوند؟

بحران اقتصادی، جنگ و تعرض به معیشت مردم

اقتصاد اروپا هنوز با پیامدهای بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ دست‌وپنجه نرم می‌کرد که همه‌گیری کرونا رکود و اختلال گسترده‌ای در فعالیت‌های اقتصادی ایجاد کرد. پس از آن، جنگ اوکراین در فوریه ۲۰۲۲، بحران انرژی و افزایش بهای کالاهای اساسی، فشارهای تازه‌ای بر زندگی میلیون‌ها کارگر، مزدبگیر، بازنشسته و دیگر اقشار زحمتکش وارد ساخت. کاهش دسترسی به منابع انرژی روسیه، به‌ویژه برای اقتصاد صنعتی آلمان، یکی از عوامل افزایش هزینه‌های تولید و انرژی بود. تورم و کاهش قدرت خرید، همراه با فشار بر دستمزدهای واقعی و خدمات اجتماعی، شرایط زندگی بخش‌های گسترده‌ای از مردم را دشوارتر کرد .این در حالی‌ست که دولت‌های اروپایی منابع عظیمی را به حمایت نظامی، خرید تسلیحات و افزایش بودجه‌های دفاعی اختصاص دادند اما برای آموزش، بهداشت، افزایش دستمزدها، خدمات عمومی و حقوق بازنشستگی به دروغ ادعا کردند پول کافی ندارند.

در ادامه، تنش‌ها و درگیری‌های نظامی در خاورمیانه، از جمله جنگ ارتجاعی اسرائیل و آمریکا و جمهوری اسلامی خطر تشدید بحران انرژی نیز بیش از پیش افزایش هزینه‌های زندگی را به همراه آورده است. در نهایت، این کارگران و اقشار کم‌درآمد بودند که بیش از دیگران از کاهش قدرت خرید و افزایش ناامنی اقتصادی آسیب دیدند. در صورتیکه تضاد اصلی در این است که ثروت اجتماعی، حاصل کار میلیون‌ها انسان، به‌جای آنکه در خدمت تامین رفاه عمومی و خودشان قرار گیرد، در چارچوب اولویت‌های سرمایه‌داری و رقابت‌های نظامی و ژئوپلیتیکی مصرف می‌شود.

بحران احزاب حاکم و محدودیت سیاست پارلمانی

یکی از ویژگی‌های مهم اعتراضات اجتماعی و طبقاتی کنونی، افزایش تردید نسبت به توانایی سازوکارهای متعارف سیاسی برای پاسخ‌گویی به مطالبات مردم است. در کشورهای مختلف اروپا، احزاب محافظه‌کار، لیبرال و سوسیال‌دموکرات به تناوب قدرت را در اختیار داشته‌اند. با وجود تفاوت‌های سیاسی و برنامه‌ای آنان، بخش مهمی از سیاست‌های اقتصادی در چارچوب حفظ مناسبات سرمایه‌داری و ساختارهای حاکم ادامه یافته است. از همین رو، برای اکثریت جامعه، تغییر دولت‌ها و جابه‌جایی احزاب در انتخابات، دیگر به معنای تغییر اساسی در شرایط زندگی آنها نیست. حضور مردم در خیابان، اعتصابات و اشکال گوناگون اعتراض مستقیم باید در چنین بستری درک شود. این اعتراضات نشان می‌دهند که مطالبات اجتماعی و طبقاتی را نمی‌توان همواره به رقابت‌های انتخاباتی و وعده‌های احزاب حاکم محدود کرد. خیابان می‌تواند مشروعیت سیاست‌های حاکم را به چالش بکشد، اما به‌تنهایی قادر نیست مناسبات موجود را دگرگون سازد و این یکی از مسائل بنیادی پیش روی جنبش‌های اعتراضی فعلی اروپا است. برای تغییر مناسبات حاکم باید ابزارهای حزبی، برنامه سیاسی و نهادهای لازم را فراهم کرد.

راست افراطی و انحراف نارضایتی اجتماعی

در شرایط بحران اقتصادی و کاهش اعتماد به احزاب سنتی، جریان‌های راست افراطی در صددند نارضایتی اجتماعی را به نیرویی در خدمت اهداف سیاسی خود تبدیل کنند. به‌جای نقد مناسبات نابرابر اقتصادی و ساختارهای قدرت، مهاجران، پناهندگان و مسلمانان را به‌عنوان عوامل بحران‌های اجتماعی معرفی می کنند. در این گفتمان، تضاد میان کار و سرمایه جای خود را به غلط به تقابل میان مردم بومی و مهاجران داده است. این تغییر ریل، یک جابه‌جایی آگاهانه سیاسی - ایدئولوژیک و بنیادی از طرف نیروهای راست و افراطی است؛ زیرا کارگران و زحمتکشان را که منافع مشترکی در دفاع از دستمزد، خدمات اجتماعی و آگاهانه امنیت اقتصادی دارند، بر اساس ملیت، مذهب و پیشینه فرهنگی در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. در بخش‌هایی از راست افراطی اروپا، مهاجرستیزی و اسلام‌هراسی به عناصر محوری بسیج سیاسی تبدیل شده‌اند. هم‌زمان، برخی جریان‌های راست‌گرا که در گذشته با سنت‌های یهودستیزانه پیوند داشته‌اند، حمایت از اسرائیل را با گفتمان ضداسلامی و دفاع از تمدن غرب ترکیب کرده‌اند. برخی از احزاب محافظه‌کار و سوسیال‌دموکرات نیز در رقابت انتخاباتی، به‌جای مقابله با این گفتمان، با مواضع راستها علیه مهاجران همراه شده‌اند. اعلام موضع سلطنت‌طلبان و فاشیستهای طرفدار رضا پهلوی و نزدیکی آنان به سیاست‌های راست‌گرایانه آمریکا و اروپا نیز باید در همین چارچوب، بررسی شود. سلطنت‌طلبانی که با سیاست‌های جنگ‌طلبانه، مهاجرستیزانه یا ضدجنبش‌های اجتماعی همسو هستند، عملا در برابر منافع مشترک کارگران و زحمتکشان، از جمله مهاجران ایرانی، قرار دارند. راست افراطی با تبدیل نارضایتی طبقاتی به دشمنی ملی، مذهبی و فرهنگی، امکان شکل‌گیری همبستگی اجتماعی را تضعیف می‌کند و توجه را از مناسبات واقعی قدرت منحرف می‌سازد. مقابله با این روند، بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه برای برابری اجتماعی و سازمان‌یابی مستقل کارگران و زحمتکشان است.

اعتراض خیابانی و مسئله قدرت اجتماعی و طبقاتی

اعتراضات گسترده می‌توانند دولت‌ها را به عقب‌نشینی وادارند، سیاست‌های مشخصی را تغییر دهند یا مطالباتی فوری را به آنان تحمیل کنند. این دستاوردها اهمیت دارند و نباید نادیده گرفته شوند. اما میان وادار کردن دولت به عقب‌نشینی و تغییر مناسباتی که قدرت اقتصادی و سیاسی بر پایه آن‌ها سازمان یافته است، تفاوتی بنیادی وجود دارد. اعتراض خیابانی، به‌ویژه هنگامی که گسترده و پرشور باشد، می‌تواند نظم سیاسی موجود را با بحران مشروعیت روبه‌رو کند. با این حال، اگر این نیروی اجتماعی نتواند در تشکل‌ها و نهادهای مستقل سازمان یابد، با خطر فرسایش، پراکندگی و جذب شدن در سازوکارهای سیاسی موجود مواجه خواهد شد.

در چنین وضعیتی، احزاب حاکم می‌توانند با امتیازاتی محدود، تغییر ترکیب دولت‌ها یا وعده اصلاحات، بخشی از فشار اجتماعی را مهار کنند، بی‌آنکه مناسبات بنیادی موجود دگرگون شود. اعتراضات گسترده و پرشور کنونی، توانایی نه گفتن به وضع موجود را آشکار می‌کند؛ اما تغییر پایدار نیازمند نیرویی است که بتواند برای چگونگی اداره جامعه، سازماندهی قدرت، پاسخ و برنامه‌ای مستقل ارائه دهد. بنابراین مسئله اصلی چگونگی تبدیل انرژی اعتراضی به سازمان‌یابی، آگاهی سیاسی و قدرت اجتماعی و طبقاتی مستقل است.

جنبش کارگری؛ حلقه تعیین‌کننده گذار از اعتراض به قدرت

جنبش کارگری در این فرایند جایگاهی تعیین‌کننده دارد. قدرت کارگران تنها در شمار آنان یا حضورشان در خیابان نیست، بلکه در موقعیت آنان در تولید، خدمات و گردش اقتصادی جامعه نهفته است. هنگامی که اعتراضات خیابانی با اعتصابات و سازمان‌یابی در محیط‌های کار پیوند می‌خورند، امکان تاثیرگذاری بر مناسبات موجود افزایش می‌یابد. حمایت سیاسی و معنوی اتحادیه‌های کارگری از اعتراضات اهمیت دارد، اما کافی نیست. این حمایت باید به اعتصابات سازمان‌یافته و پیوند پایدار میان محیط کار و جنبش‌های خیابانی تبدیل شود، همانند امتناع کارگران حدود ۱۳۰ بندر در جهان از بارگیری سلاح و تجهیزات نظامی به اسرائیل. توانایی کارگران در حفظ استقلال تشکیلاتی، گسترش مشارکت دموکراتیک و پیوند مطالبات فوری با اهداف اجتماعی، طبقاتی و سیاسی مسئله محوری جنبش کارگری است. سازمان‌یابی مستقل کارگران می‌تواند اعتراضات پراکنده را به مبارزه‌ای مداوم و برخوردار از قدرت اجتماعی گسترده تبدیل کند.

از مطالبات فوری تا آلترناتیو سوسیالیستی

دفاع از افزایش دستمزدها، حقوق بازنشستگان، خدمات عمومی، امنیت شغلی و مقابله با سیاست‌های ریاضت کشی، بخش ضروری مبارزات اجتماعی و طبقاتی است. اما تحقق ضروری این مطالبات، هنوز به معنای پایان یافتن مناسباتی نیست که نابرابری و بحران‌های اقتصادی را بازتولید می‌کنند. بنابراین پیوند میان مبارزات فوری و چشم‌انداز تغییرات بنیادی اهمیت پیدا می‌کند. این پیوند نه با نادیده گرفتن مطالبات روزمره مردم، بلکه با گسترش سازمان‌یابی مستقل و مشارکت آگاهانه آنان شکل می‌گیرد. تشکل‌های کارگری مستقل، نهادهای دموکراتیک، شبکه‌های همبستگی اجتماعی و سازمان‌های سیاسی برخوردار از برنامه‌ای روشن برای تغییر مناسبات اقتصادی و اجتماعی، می‌توانند زمینه تبدیل نیروی اعتراضی به قدرتی پایدار را فراهم آورند.

از دیدگاه ما، هدف نهایی نمی‌تواند صرفا جابه‌جایی احزاب در ساختار موجود یا مدیریت متفاوت همان مناسبات اقتصادی باشد. مسئله، تغییر مناسباتی است که در آن تصمیم‌گیری درباره تولید، توزیع ثروت و منابع اجتماعی عمدتا تابع منطق سود و قدرت سرمایه است. و لازمه اش شکل گیری یک حرکت سوسیالیستی در اروپا است تا آوار سقوط اردوگاه شوروی را کنار بزند و راه را برای عروج یک جنبش رادیکال و گسترده کارگری باز کند و از این طریق راهکارهایی روشن برای تامین آزادی، برابری، رفاه عمومی و نظارت اجتماعی بر منابع اقتصادی ارائه دهد. بدون این جهت گیری، اعتراضات در معرض بازگشت به چارچوب سیاست‌های موجود قرار می‌گیرند؛ و بدون چشم‌انداز سیاسی روشن، سازمان‌یابی نیز ممکن است به دفاع محدود از دستاوردهای گذشته تقلیل یابد.

همبستگی بین‌المللی و آینده جنبش‌های اعتراضی

بحران سرمایه‌داری، نظامی‌گری، نابرابری اجتماعی و رشد راست افراطی، پدیده‌هایی محدود به مرزهای کشوری نیستند. از این رو، مقابله با آن‌ها نیازمند گسترش همبستگی میان کارگران و جنبش‌های اجتماعی کشورهای مختلف است. کارگران و زحمتکشان اروپا، صرف‌نظر از ملیت، مذهب و پیشینه فرهنگی، منافع مشترکی در دفاع از دستمزد، خدمات اجتماعی، آزادی‌های دموکراتیک و مخالفت با جنگ دارند. نیروهای سوسیالیست، فعالان کارگری و برابری‌خواه، از جمله فعالان ایرانی ساکن اروپا، می‌توانند در تقویت این همبستگی، مقابله با مهاجرستیزی و گسترش سازمان‌یابی مستقل نقش موثری ایفا کنند. آینده اعتراضات اروپا از پیش تعیین نشده است. این جنبش‌ها ممکن است به عقب‌نشینی‌های محدود دولت‌ها، تغییرات انتخاباتی یا اصلاحاتی مقطعی منجر شوند؛ اما امکان فراتر رفتن از این محدوده نیز وجود دارد. تحقق چنین امکانی به توانایی در شکل دادن به یک حرکت سوسیالیستی منطبق با اوضاع جهان پس از جنگ، توانایی جنبش‌های اجتماعی در ایجاد تشکل‌های مستقل، پیوند مبارزات خیابانی با جنبش کارگری و شکل دادن به چشم‌اندازی سیاسی برای تغییر مناسبات موجود بستگی دارد.

سخن پایانی؛ خیابان آغاز راه است، نه پایان آن

اعتراضات اروپا بار دیگر نشان می‌دهند که نارضایتی اجتماعی می‌تواند به نیرویی گسترده و آشکار در برابر سیاست‌های حاکم تبدیل شود. اما گستردگی اعتراضات، به‌تنهایی، تضمین‌کننده تغییرات پایدار نیست. قدرت سیاسی و اقتصادی حاکم تنها با حضور معترضان در خیابان از میان نمی‌رود. مناسبات قدرت در نهادها، ساختارهای اقتصادی، دستگاه‌های سیاسی و شبکه‌های سازمان‌یافته منافع طبقاتی ریشه دارند. تغییر این مناسبات نیز به سازمان‌یابی حزبی، تشکلهای مستقل کارگری، برنامه، استمرار مبارزه و ایجاد نهادهای مستقل اجتماعی و سیاسی نیازمند است.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست علاوه بر ضرورت دفاع از معیشت و حقوق اجتماعی و سیاسی کارگران و زحمتکشان، مقابله با سیاست‌های ریاضت کشی و جنگ‌طلبانه، مبارزه با مهاجرستیزی و راست افراطی، و گسترش همبستگی بین‌المللی نیز تاکید دارد.

شورای همکاری، فراتر از مطالبات فوق، بر یک ضرورت بنیادی نیز پای می‌فشارد: اعتراضات اجتماعی برای آنکه به تغییرات پایدار منجر شوند، باید بتوانند از مرحله ابراز نارضایتی عبور کنند و به قدرتی مستقل، آگاه و سازمان‌یافته تبدیل شوند. قدرتی که نه‌تنها در برابر سیاست‌های حاکم مقاومت کند، بلکه توانایی ارائه و تحقق چشم‌اندازی متفاوت برای سازماندهی اقتصاد، جامعه و مناسبات سیاسی را نیز داشته باشد. خیابان می‌تواند آغازگر تغییر باشد؛ اما سرنوشت تغییرات را توانایی مردم در سازمان‌یابی مستقل و تبدیل نیروی اعتراض به قدرت اجتماعی پایدار تعیین می‌کند. آینده متعلق به مبارزه‌ای است که بتواند خشم اجتماعی را به آگاهی، آگاهی را به سازمان‌یابی و سازمان‌یابی را به نیرویی برای آزادی، برابری و رهایی از سلطه سرمایه تبدیل کند.

زنده باد همبستگی جهانی کارگران و زحمتکشان
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم
شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

یازده آبان ۱۴۰۵- دوم نوامبر ۲۰۲۶

امضاها:
اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت



کمیته خارج کشور تشکیلات حزب کمونیست ایران

شعله ور شدن مبارزه طبقاتی در اروپا!

اعتراضات دانش آموزان به کاهش هزینه های مدارس، به سرعت در جنوب اروپا و برخی کشورهای اروپای شرقی و بخصوص در فرانسه گسترش یافت و در واقع جرقه ای بود بر مطالبات انباشته شده توده ها. بحران اقتصادی سرمایه داری در اروپا طی یک دهه گذشته به شدت افزایش یافته است. بالا رفتن نرخ تورم، بحران مسکن، کاهش خدمات بهداشتی و کاهش بودجه سیستم آموزشی، بالا رفتن نرخ بیکاری، افزایش قیمت سوخت، افزایش قیمت کالاهای اساسی و ... شرایط زندگی برای کارگران و مردم را دشوار نموده و قدرت خرید اکثریت مردم کاهش یافته است. و همه اینها در شرایطی است که دولت های سرمایه داری اتحادیه اروپا سه درصد از بودجه تولید ناخالص ملی را به ناتو اختصاص داده اند، پول های هنگفتی از مالیات دهندگان را برای دولت فاسد اوکراین می فرستند و به جنگ ارتجاعی روسیه و اوکراین دامن می زنند، تسلیحات بیشتر تولید می کنند و از نیروی کار ارزان سود های هنگفتی به جیب می زنند، و بدین شکل فاصله طبقاتی در اروپا طی یک دهه گذشته افزایش یافته است. عده ای قلیل از سرمایه داران به انباشت بیشتر سرمایه مشغولند و در طرف دیگر اکثریت مردم به دلیل تورم و گرانی سرسام آور، عملا درآمدی کمتر از پیش دریافت می کنند.

در چنین شرایطی راست افراطی سربلند کرده و با دادن آدرس غلط در مورد مهاجران به دروغ آنها را عامل بحران معرفی کرده تا افکار عمومی را به بی راهه بکشاند. هزاران مهاجر را از اروپا اخراج کردند و ورود به اروپا را بسیار محدود نمودند، اما بحران اقتصادی بیش از پیش افزایش یافته است. مهاجران در کشورهای اروپایی عمدتا نیروی کار ارزان برای بنگاه های سرمایه داری بوده و هستند و بیش از هزینه هایی که برای آنها شده است، از طریق آنها سود های کلان به دست آورده اند.

اکنون در بسیاری از کشورهای اروپایی و بخصوص در فرانسه مردم به پا خاسته اند و نسبت به این شرایط صدای اعتراض خود را بلند کرده اند. اتحادیه های کارگری و نیروهای چپ از آنها حمایت کرده و به آکسیون های آنها پیوسته اند. جنبش توده ای در فرانسه فرصتی است برای اتحاد بین کارگران و مردم در کل اروپا تا به اعتراضات سراسری بپیوندند و صدای اعتراض خود را بلند کنند. با اعتراضات گسترده می توان روند باز پس گیری دست آوردهای کارگران را که مردم طی بیش از یک قرن مبارزه به دولت ها تحمیل کرده بودند را تا حدودی متوقف نمود و نباید اجازه دهیم تا سرمایه داران حاکم همه چیز را از ما بگیرند.

کارگران و مردم اروپا اکنون زمان بپا خاستن است!

آنچه چشم انداز روندی است که دولت های سرمایه داری حاکم طی می کنند، بسیار تیره و تار است و شرایط به مراتب وخیم تری را بر اساس منافع خود می خواهند به ما تحمیل کنند. آنها استثمار را تشدید کرده، در حال نابودی محیط زیست هستند، افکار نژاد پرستانه را بیش از پیش دامن می زنند و لذا راهی جز اعتراض و اعتصاب وجود ندارد. از اعتصابات فراخوانده شده توسط اتحادیه های کارگری فرانسه در پنج نوامبر حمایت کنیم و به تدارک و سازماندهی اعتصابات و اعتراضات در کشورهای خود بپردازیم. تجارب حاصله از کشاکش های طبقاتی نشان می دهد که طبقه حاکم بدون حضور و ایفای نقش جنبش کارگری و زحمتکشان هم سرنوشت با آن، بدون اعتراضات گسترده توده ای به کمترین تغییرات اقتصادی و اجتماعی تن نخواهند داد. مکانیزم های موجود بدون حضور قدرتمند مردم تنها به سود سرمایه داران و سیاست های مخرب آنها عمل خواهند نمود. مردم متحد می توانند سرمایه داران را به عقب نشینی وادار نموده و خواسته های خود را به آنها تحمیل کنند و راه را برای پیشروی بیشتر هموار نمایند و موانع جدی در مقابل منفعت آنها ایجاد کنند. ما با اعتراض و اعتصاب و نه چانه زنی های بی مورد در کریدورهای پارلمان ها به نتیجه بهتری خواهیم رسید. با آکسیون های خیابانی و اعتراض جمعی موفقیت بیشتری به دست می آید و نه صرفا با رای دادن!

این واقعیتی است که جامعه اروپا بیش از گذشته دو قطبی شده است و احزاب پارلمان نشین و نهاد های سازش طبقاتی، نمی توانند تشکیلاتی برای سازماندهی مبارزه و به نتیجه رسیدن باشند. ما می توانیم از توده ها در فرانسه بیاموزیم. با اعتراضات گسترده و فراگیر همانند آنها، ارکان قدرت را به لرزه درآورده و آنها را وادار به عقب شینی کنیم. دوره رای دادن و به خانه رفتن و تا انتخاباتی دیگر به انتظار نشستن، به سرآمده است، مبارزه طبقاتی در محیط های کار و زیست ادامه دارد. باید بپا خیزیم و به آن بپیوندیم!

کمیته تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست ایران همه انسان های آزادیخواه و برابری طلب را به شرکت فعال در اعتراضات و یا سازماندهی فعالیت های گوناگون در حمایت و همبستگی با جنبش های موجود و بویژه فراخوان «برای اقدام» اتحادیه های کارگری فرانسه در پنج نوامبر و فراخوان به اعتصاب سراسری بنادر اروپایی توسط «اتحادیه مستقل کارگری ایتالیا» UBS ، فرا می خواند.

پیروز باد اعتراضات توده ای بپا خواسته در اروپا
نابود باد سرمایه داری!
زنده باد سوسیالیسم!

کمیته خارج کشور
تشکیلات حزب کمونیست ایران
۲۹-۱۰-۲۰۲۶



اعتصاب کارگران ۱۱۳ بندر جهان علیه جنگ «کارگران بندر برای جنگ کار نمی‌کنند»

روز جمعه ۳۰ اکتبر ۲۰۲۶ برابر با ۸ آبان ۱۴۰۵در یکی از گسترده‌ترین حرکت‌های اتحادیه‌های کارگری بندرها در سال‌های اخیر، کارگران بارانداز‌ها و دریانوردان در پنج قاره جهان علیه استفاده از بنادر غیرنظامی برای انتقال تسلیحات و تجهیزات جنگی دست به اعتصاب زدند. در این اعتصاب بیش از ۲۵ اتحادیه کارگری در ۱۱۳ بندر از ۲۲ کشور مشارکت کرده‌اند. این اعتصاب سراسری با فراخوان اتحادیه‌های بندری ایتالیا، فرانسه، یونان، باسک اسپانیا، ترکیه و مراکش آغاز شد و با پیوستن تشکل‌هایی از کشورهای دیگر گسترش یافت. خواسته محوری اعتصاب روشن بود: بنادر نباید به مسیر انتقال سلاح، مهمات و تجهیزات نظامی تبدیل شوند. شعار این اعتصاب «کارگران بندر برای جنگ کار نمی‌کنند» بیان فشرده همین موضع است.

بر اساس گزارش‌های منتشرشده از سوی فراخوان‌دهندگان این اعتصاب، دامنه این حرکت بیش از ۴۰ درصد حمل‌ونقل کالا در مدیترانه را تحت تأثیر قرار داده است. ارزش محموله‌های در معرض اختلال بیش از دو میلیارد دلار برآورد شده و از احتمال تأخیر در انتقال حدود ۵۲ هزار کانتینر سخن گفته شده است. در فرانسه نیز فدراسیون بنادر و اسکله‌های CGT اعتصاب ۲۴ ساعته در بنادر مهمی چون مارسی، لو آور، دونکرک و روآن را فراخوانده بود. این ارقام وابستگی اقتصاد جهانی به نیروی کار و ظرفیت بالقوه کارگران برای متوقف‌کردن گردش سرمایه را آشکار می‌کنند.

این اعتصاب گسترده کارگری پیوند بنادر با صنعت تسلیحات و ماهیت اقتصادی و طبقاتی جنگ معاصر را برای افکار عمومی بیشتر نمایان می‌سازد. اعتصاب کارگران ۱۱۳ بندر جهان علیه جنگ نشان می دهد که جنگ، پیش از آنکه در میدان‌های نبرد آغاز شود، در کارخانه‌های اسلحه‌سازی، شبکه‌های حمل‌ونقل، بنادر تجاری و مناسبات اقتصادی دولت‌ها و سرمایه‌داران تدارک دیده می‌شود. سلاح و تجهیزات نظامی محصول زنجیره‌ای از تولید، انباشت، تجارت و جابه‌جایی‌اند. ازاین‌رو، مبارزه علیه جنگ نمی‌تواند صرفاً به اعتراض به کشتار و ویرانی محدود بماند، بلکه باید مناسبات اقتصادی و طبقاتی‌ای را هدف قرار دهد که جنگ را به منبع سود و ابزار سلطه سرمایه تبدیل می‌کنند.

اهمیت این اعتصاب از موقعیت راهبردی کارگران بندری در چرخه گردش سرمایه ناشی می‌شود. این درست است که سرمایه‌داران مالک بنادر، کشتی‌ها و زیرساخت‌های حمل‌ونقل هستند، اما گردش این مجموعه بدون نیروی کار هزاران کارگر امکان‌پذیر نیست. همین وابستگی، سرچشمه قدرت اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر است. اعتصاب در چنین موقعیتی می‌تواند هم گردش سرمایه را مختل کند و هم انتقال مادی ابزار جنگ را با مانع روبه‌رو سازد. این داده‌ها نشان می‌دهند که تداوم جنگ، از جمله جنگ ویرانگر غزه، تنها به تصمیم فرماندهان نظامی وابسته نیست. شرکت‌های تسلیحاتی، مؤسسات حمل‌ونقل، بیمه‌های دریایی، دولت‌های صادرکننده و شبکه‌های تجاری، در بازتولید مادی ماشین جنگ نقش دارند. بنابراین اعتصاب کارگران بندرها و امتناع آنان از جابه‌جایی محموله‌های نظامی، مداخله‌ای مستقیم در یکی از حلقه‌های این زنجیره است و ادعای بی‌طرفی زیرساخت‌های اقتصادی را به چالش می‌کشد. هیچ کارخانه، بندر یا شبکه حمل‌ونقلی بیرون از مناسبات مالکیت و منافع طبقاتی عمل نمی‌کند.

وجه برجسته اعتصاب کارگران بندر، هماهنگی فرامرزی کارگران با زبان‌ها و ملیت‌های متفاوت است. سرمایه برای افزایش سود، مرزهای ملی را پشت سر می‌گذارد و تولید، تجارت و لجستیک را در مقیاس جهانی سازمان می‌دهد؛ درحالی‌که کارگران غالباً در چهارچوب‌های ملی و تشکیلاتی پراکنده باقی می‌مانند. اعتصاب سراسری کارگران بندر نشان داد که مقابله مؤثر با قدرت جهانی سرمایه نیز مستلزم گسترش همبستگی و سازمان‌یابی بین‌المللی طبقه کارگر است. این همبستگی زمانی معنا و قدرت واقعی پیدا می‌کند که منافع مشترک کارگران را در برابر منافع سرمایه قرار دهد.

این حرکت، مطالبات اقتصادی کارگران را نیز با مبارزه علیه جنگ پیوند زده است. افزایش ۱۲ درصدی دستمزد از طریق قراردادهای جمعی، بهبود ایمنی محیط کار، کاهش روز کاری به هفت ساعت و تأمین پزشک در کشتی‌ها از جمله مطالبات مطرح‌شده‌اند. این پیوند تصادفی نیست؛ همان نظامی که منابع عظیم اجتماعی را به تسلیحات و مداخلات نظامی اختصاص می‌دهد، فشار ناشی از تورم، دستمزدهای پایین، ناامنی شغلی و فرسایش شرایط کار را نیز بر دوش نیروی کار می‌گذارد.. تجربه تاریخی جنبش کارگری نشان می‌دهد که پیشروی جنبش کارگری در گرو آن است که مبارزه برای مطالبات فوری و مقابله با جنگ باید با آگاهی طبقاتی، برنامه سیاسی مستقل و سازمان‌یابی سراسری پیوند بخورد. اعتصاب کارگران بندر و مطالبات آنان نشان داد که مبارزه برای صلح، می تواند به مبارزه برای زندگی انسانی و رهایی از استثمار پیوند بخورد. از زاویه منافع مبارزه سوسیالیستی، پایان‌دادن به مناسباتی که استثمار، رقابت امپریالیستی و جنگ را بازتولید می‌کنند، مستلزم مبارزه برای برچیدن حاکمیت سرمایه و انتقال قدرت سیاسی به طبقه کارگر است. در این مسیر، محدودکردن مبارزه به اصلاحات پارلمانی هیچگاه نمی‌تواند جایگزین مبارزه و سازمان‌یابی مستقل کارگران شود.

تشکیل حزب کمونیستی انقلابی برخوردار از برنامه روشن، تشکیلات منسجم و پیوند زنده و ارگانیک با جنبش واقعی کارگری، در این چشم‌انداز اهمیت اساسی دارد. حزبی که بتواند مبارزات اقتصادی، اعتصاب‌های کارگری و جنبش‌های ضدجنگ را به مبارزه‌ای آگاهانه و سازمان‌یافته برای دگرگونی مناسبات سیاسی و اقتصادی پیوند دهد؛ بی‌آنکه جایگزین اراده و سازمانیابی خود طبقه کارگر شود.



بیانیه تشکل های مستقل در حمایت از معترضان اروپا! رفاه اجتماعی به جای جنگ

موجی از اعتراضات در شهرهای مختلف اروپا علیه سیاست‌های دولت‌ها جریان دارد. اعتراض علیه کاهش بودجه های اجتماعی، فرهنگی، رفاهی و اقتصادی، نارضایتی از افزایش هزینه‌های نظامی، جنگ طلبی، افزایش وام دولت ها و پرداخت بهرهٔ سنگین به مؤسسات مالی، معافیت های مالیاتی سرمایه داران بزرگ و غیره. تأثیر متقابل این اعتراضات در کشور فرانسه، خیزش های عمومی با خواست های مشترک طبقات و اقشار پائین اجتماعی در کشورهای دیگر اروپا نیز شکل گرفته است. مرکز ثقل و آغازگر اعتراضات کنونی در اروپا جوانان به ویژه دانشجویان و دانش آموزانی هستند که در شرایط نامطلوب اقتصادی و بحران های فراگیر اقتصادی سرمایه داری، افق روشنی برای زندگی خود متصور نیستند.

قابل پیش‌بینی است که در ادامه این اعتراضات، بخش های دیگر جامعه به ویژه طبقه کارگر و اتحادیه های کارگری نیز به صفوف معترضان پیوسته و با خواست‌های خود، ابعاد گسترده تری از نارضایتی توده ها را به نمایش بگذارند. همچنانکه هم اکنون شاهد به میدان آمدن کارگران اسکله ها در چندین کشور جهان، و بیش از صد بندر علیه فروش تسلیحات به اسرائیل و تلاش های اروپا برای تسلیح مجدد با شعار: « کارگران اسکله برای جنگ کار نمی کنند» دست به اعتصاب زدند.فراخوان این روز اعتراضی از سوی کارگران اسکله در ایتالیا، فرانسه، یونان، ترکیه، مراکش و منطقه باسک در کشور اسپانیا صادر شد؛ اما کارگرانی در ایالات متحده، استرالیا و هند و دیگر نقاط نیز آن را عملی کردند. پیوستن دانش آموزان به راهپیمایی کارگران اعتصابی اسکله در کاتانیا (سیسیل) و اتحاد دانشجویان و کارگران اعتصابی در جنوا و تشکیل دسته ای از اعتراضات مشترک و راهپیمایی باشکوه، با شعار: « ما جنگ نمی خواهیم»، اتحاد طبقاتی خود را بنمایش گذاشتند. اتحادیه های کارگری در فرانسه و به دنبال آن در کشور آلمان نیز فراخوان اعتصاب داده اند. در تمام این اعتراضات در کشورهای مختلف اروپا آنچه بر تارک جنبش های اعتراضی مشهود است، خواست ها و شعارهای مشترکی است که سرنوشت مشترک جوانان (دانشجویان و دانش آموزان) و کارگران و اقشار زحمتکش جامعه را متجلی می کند. این خواست ها عبارتند از:

اعتراض به هزینه های بالای زندگی و تورم
درخواست افزایش بودجه و کیفیت آموزش، بهبود فرسودگی امکانات آموزشی و دانشگاه ها.
بهبود شرایط بهداشت و درمان عمومی.
اعتراض به هزینه های تحصیلی و مسکن.
مخالفت با احیای خدمت اجباری سربازی.
عدالت مالیاتی، اقدام واقعی برای بحران اقلیمی، انتقاد از تعویق تصمیمات حیاتی در حوزه آب و هوا، حفظ حقوق بنیادین.
مخالف با افزایش نظارت های امنیتی و پلیسی، اعتراض علیه سیاستهای ریاضتی دولت ها، علیه گرانی، کاهش خدمات عمومی و سیاسی و اقتصادی.

تداعی این خواست ها برای کارگران و زحمتکشان ایران هشداری است از شرایط مشترک فلاکت بار جهان سرمایه داری که کارگران، جوانان، زنان، بازنشستگان و همه اقشار زحمتکش جامعه جهانی را به ورطه فقر، بی عدالتی، استثمار، جنگ و نا امنی کشانده است.

خواست معترضان و توده های زحمتکش در همه کشورها، خواست مشترک جوانان، دانشجویان، دانش آموزان، معلمان، کارگران، زنان، بازنشستگان و همه توده های زحمتکش ایران است. یورش نظام ظالم سرمایه داری جهانی به سطح معیشت کارگران و زحمتکشان در کشورهای مختلف، جبهه ای مشترک در تمام عرصه های مختلف جامعه در مقابل ما گشوده است.

کارگران و زحمتکشان ایران بخشی از گردان های جهانی کارگران و زحمتکشان هستند. از این رو حمایت از اعتراضات جهانی به ویژه اعتراضات دانشجویان و کارگران اروپا وظایف مشترک در جبهه جهانی علیه سرمایه داری است. برای تقویت این جبهه جهانی و تحقق بخشیدن بر اتحاد کارگران همه کشورها، ضروری است برای تضعیف سرمایه داری جهانی و تقویت مبارزه طبقاتی در حلقه ای از نظام بهره کشی بین المللی، پرچم مبارزه علیه نظام سرمایه داری را بر افراشته نگه داریم. تشکل های مستقل کارگران و بازنشستگان در اتحاد با برادران خود در اروپا و همصدا با آنها می گوییم: « رفاه بجای جنگ»

و فریاد برآوریم که:

بودجه عمومی باید صرف آموزش، بهداشت، مسکن، محیط زیست، بهبود شرایط زندگی کارگران و جوانان و اقشار زحمتکش و رفاه اجتماعی شود، نه مسابقه تسلیحاتی، عظمت طلبی و ستم، سرکوب و استثمار فزایندهٔ طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان جامعه.

۱۱ آبان ۱۴۰۵

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه
کمیته هماهنگی
برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری
کارگران بازنشسته خوزستان
گروه اتحاد بازنشستگان



از سایت های حزب کمونیست ایران و کومه له دیدن کنید!

سایت حزب کمونیست ایران
www.cpiran.org

سایت کومه له
www.komala.co

کمک مالی به حزب کمونیست ایران و کومه له

اعضا، هواداران و دوستداران حزب کمونیست ایران و کومه‌له! مردم آزاده و مبارز!
ما برای ادامه کاری فعالیت هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه‌له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه‌های قابل دسترس‌تر، فعالیت هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی ای شایسته انسان پیش ببرد! ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک های مالی خود را به تشکیلات‌های ما در هر محلی که هستید برسانید.

چگونه راست نئوفاشیست در انتخابات برزیل شکست خورد؟این پیروزی چگونه ساخته شد؟

در روز ۲۵ اکتبر ۲۰۲۶، در پی بازگشتی خیره‌کننده که در آن دانشجویان و نسل جوان نقش برجسته‌ای در بسیج گسترده مردم برزیل در خیابان‌های شهرهای این کشور علیه سیاست‌های جناح راست افراطی داشتند، لولا داسیلوا برای چهارمین بار در انتخابات ریاست‌جمهوری به پیروزی رسید. در این انتخابات، لولا با فلاویو بولسونارو، پسر ژائیر بولسونارو، رئیس‌جمهور پیشین، رقابت می‌کرد؛ کسی که مورد حمایت دونالد ترامپ بود و در پی شکست در انتخابات سال ۲۰۲۲ و به‌دلیل تلاش برای کودتا، هم‌اکنون در بازداشت خانگی به سر می‌برد. لولا که در چهارم اکتبر با اختلافی در حدود دو میلیون رأی از بولسونارو شکست خورده بود، در بیست‌وپنجم اکتبر بیش از ده میلیون رأی جدید به دست آورد. سهم آرای لولا تقریباً در تمامی شهرداری‌های برزیل افزایش یافت؛ آن هم در شرایطی که فقط سه هفته پیش، بسیاری او را از پیش بازنده این رقابت‌ها می‌دانستند.

بسیاری از ناظران، پیروزی لولا با پیشینه کارگری در صنایع فلز و شکست راست افراطی را تاریخی ارزیابی می‌کنند؛ از این جهت که پیش از این، هرگز نامزدی که در دور نخست شکست خورده بود، نتوانسته بود به میدان بازگردد و پیروز انتخابات شود؛ از این جهت که شرکت‌های بزرگ فناوری، از جمله متا، نیز به سود راست افراطی وارد عمل شدند؛ و نیز از این جهت که موج ترامپیستی در سراسر آمریکای لاتین در موضعی تهاجمی قرار داشت.

پس از آنکه راست افراطی در دور نخست انتخابات با اختلاف دو درصد پیروز شد، بولسونارو و متحدانش چنان رفتار کردند که گویی نتیجه انتخابات از پیش قطعی است. آنان حتی وزرای پیشنهادی برای تشکیل کابینه دولت را مطرح کردند؛ از جمله وزیر بهداشتی که با اصل برخورداری همگانی از حق سلامت و بهداشت مخالف است؛ حقی که در قانون اساسی برزیل به رسمیت شناخته شده است. جناح راست فردی را نیز برای تصدی وزارت دارایی در نظر گرفته بود که از کاهش کمک‌هزینه رفاهی «بولسا فامیلیا» برای خانواده‌های کم‌درآمد و محدود کردن دیگر برنامه‌های اجتماعی سخن گفته بود.

در برابر برنامه‌ریزی و تدارک راست افراطی برای تعرض به زندگی، معیشت، بهداشت و سلامت مردم برزیل، لولا زیر فشار جنبش خیابانی و در فاصله دور نخست تا دور دوم انتخابات، مجموعه‌ای از اقدامات رفاهی را به اجرا گذاشت که مدت‌ها پیش وعده انجام آن‌ها را داده بود، اما به دلیل موضع محافظه‌کارانه و نداشتن اعتمادبه‌نفس کافی، از اجرای آن‌ها خودداری کرده بود. این اقدامات، از جمله، شامل افزایش پرداخت‌های برنامه «بولسا فامیلیا» بود که مهم‌ترین برنامه کمک نقدی دولت به اقشار کم‌درآمد به شمار می‌رود. دولت همچنین برنامه حمایت از خانواده‌های بدهکار را گسترش داد و پرداخت یارانه سوخت را برای مقابله با افزایش بهای نفت تداوم بخشید. لولا همچنین، به پشتوانه حضور پررنگ توده‌های مردم در خیابان‌ها و صحنه سیاسی، موفق شد کاری را که در چهار سال ریاست‌جمهوری خود نتوانسته بود انجام دهد، به سرانجام برساند و پیش از دور دوم انتخابات، تأیید طرح کاهش هفته کاری از شش روز به پنج روز، یا از ۴۴ ساعت به ۴۰ ساعت، را از مجلس سنا بگیرد.

بدون تردید، اجرای این سیاست‌ها و اقدامات رفاهی که ده‌ها میلیون نفر از مزایای آن‌ها بهره‌مند می‌شوند، درست در آستانه دور دوم انتخابات، نقش انکارناپذیری در بسیج و به میدان آوردن میلیون‌ها نفر از واجدان شرایط رأی دادن و شکست جریان راست افراطی ایفا کرد. اما در عالم واقع، این سازمان‌های دانشجویی چپ‌گرا، نسل جوان و فعالان کارگری خارج از ساختارهای رسمی حزب کارگران بودند که با آگاهی از مخاطرات سلطه جریان نئوفاشیستی بر سیاست برزیل و منافع ژئوپلیتیک آمریکای لاتین، برای شکست دادن راست افراطی خیز برداشتند. آن‌ها با بسیج توده‌های مردم در خیابان‌های شهرهای برزیل، ایجاد تحرک در شبکه‌های اجتماعی و راه‌اندازی کارزارهای دیجیتالی سازمان‌یافته، توانستند جریان راست نئوفاشیست را که به بهای تضعیف راست سنتی و نیروهای میانه‌رو به یکه‌تاز میدان تبدیل شده بود، به عقب برانند. کارزار انتخاباتی لولا که پیش از دور نخست، در چهارم اکتبر، عمدتاً با بی‌تحرکی به رضایت از وضع موجود تن داده بود، با این خیزش‌های خیابانی و کارزارهای دیجیتالی جان گرفت. کاهش هفته کاری به پنج روز و اختصاص دو روز به تعطیلات هفتگی، در کنار پرداخت کمک‌هزینه زندگی به اقشار کم‌درآمد، محصول این جنبش و خیزش توده‌ای از پایین بود.

اما پرسش کلیدی این است که آیا سوسیالیست‌ها، چپ رادیکال و فعالان کارگری خارج از ساختار حزب کارگران، تجربه کارزار برای به شکست کشاندن جریان راست نئوفاشیست به رهبری فلاویو بولسونارو را به سرمایه‌ای سیاسی و اجتماعی برای ساختن پیروزی‌های آینده تبدیل خواهند کرد؟

نباید فراموش کرد که حزب کارگران برزیل از سال ۲۰۰۳ تاکنون پنج دوره در قدرت بوده است و در سه دوره آن، تحت ریاست‌جمهوری لولا، دولت تشکیل داده است. در دوران رهبری این حزب، در ادامه اعمال سیاست‌های اقتصادی بازار آزاد، بزرگ‌ترین خصوصی‌سازی‌ها انجام گرفته است. طبق ارزیابی بانک جهانی، اقتصاد برزیل در سال ۲۰۲۶ با تولید ناخالص داخلی به ارزش ۲٫۶۴ تریلیون دلار، دهمین قدرت اقتصادی بزرگ جهان است. اما همین بانک جهانی، برزیل را از لحاظ نابرابری در توزیع ثروت و درآمد، یکی از نابرابرترین کشورهای جهان و در میان ده درصد از کشورهای جهان قرار می‌دهد که شکاف طبقاتی و نابرابری در آن‌ها بیداد می‌کند. در دوران ریاست‌جمهوری لولا از حزب کارگران، به بهانه جلب سرمایه‌گذاری، هم‌زمان با کاهش مالیات بر سود سرمایه‌داران، بر میزان بیکاری و مالیات شاغلان افزوده شده است.

رئیس‌جمهوری که خود را چپ می‌نامد و با رهبران اتحادیه‌ها لاس می‌زند، در عمل، بسیاری از سیاست‌هایش را در خدمت سرمایه‌گذاران بزرگ داخلی و خارجی و آریستوکراسی مالی برزیل قرار داده است. این دولت، در عین دفاع از سرمایه‌داران و نشان دادن چهره‌ای مهربان به آنان، در موارد زیادی با اعتصابات و مبارزات کارگری با خشونت برخورد کرده است. دستگاه دولتی، که ژنرال‌های ارتش، رؤسای پلیس و مدیران فاسد در لایه‌های بالای بوروکراسی اداری و دولتی آن جای گرفته‌اند، مانع ایجاد هرگونه رفرم مؤثر در راستای بهبود زندگی کارگران و اقشار فرودست جامعه است.

بنابراین، به‌رغم پیروزی لولا در این انتخابات، همان‌طور که تجربه جنبش خیابانی روزهای اخیر نشان داد، هرگونه اصلاح در زمینه کاهش نابرابری، اصلاح نظام مالیاتی، بهبود خدمات اجتماعی در حوزه بهداشت و آموزش و افزایش دستمزدها، فقط می‌تواند حاصل حضور توده‌های مردم در صحنه سیاسی جامعه، سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر، سازمان‌یابی توده‌ای جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش دفاع از محیط زیست و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی باشد.



درس‌های مبارزات زنان خاورمیانه و رسالت پیشروان!

نیما مهاجر

متن دوم: هیچ جنبش اجتماعی بدون تاریخ نیست. هر خیزش بزرگ، بر شانه‌ی ده‌ها و گاه صدها تجربه‌ی کوچک‌تر ایستاده است؛ تجربه‌هایی که گاه شکست خورده‌اند، گاه سرکوب شده‌اند و گاه سال‌ها در سکوت ادامه یافته‌اند تا سرانجام در لحظه‌ای تاریخی به نیرویی اجتماعی تبدیل شوند. جنبش زنان خاورمیانه نیز از این قاعده مستثنا نیست. آنچه امروز در خیابان‌های تهران، کابل، هرات، سنندج، سلیمانیه، خارطوم یا بیروت می‌بینیم، محصول سال‌ها مبارزه‌ای است که اغلب در شرایطی بسیار دشوار ادامه یافته است. جمع‌بندی و بهره بردن از درس‌ها و آزمون‌های مبارزات زنان خاورمیانه یکی از وظایف مهم کمونیست‌ها و رسالت ضروری پیشروان جنبش زنان و پیشاهنگان طبقه‌ی کارگر انقلابی است.

یکی از مهم‌ترین درس‌های یک قرن گذشته در خاورمیانه این است که مشارکت گسترده زنان در انقلاب‌ها، جنبش‌های آزادی‌بخش و مبارزات ضد استبدادی، به خودی خود تضمین‌کننده برابری آنان پس از تغییرات سیاسی نیست. در بسیاری از موارد، زنان در صفوف نخست مبارزه حضور داشته‌اند، هزینه‌های سنگینی پرداخته‌اند و حتی به نماد مقاومت تبدیل شده‌اند؛ اما با تثبیت نظم سیاسی جدید، مطالبات آنان به حاشیه رانده شده یا به آینده‌ای نامعلوم موکول شده است. این الگو نه استثنایی، بلکه یکی از پایدارترین الگوهای تحولات سیاسی منطقه است.

مشکل اصلی را نباید صرفاً در «خیانت رهبران انقلاب» یا «غلبه نیروهای محافظه‌کار» جست‌وجو کرد، هرچند این عوامل اهمیت دارند. مسئله عمیق‌تر آن است که در اغلب این تجربه‌ها، زنان فاقد نهادهای مستقل و پایدار خود بودند؛ نهادهایی که بتوانند پس از تغییر قدرت نیز مطالبات آنان را نمایندگی، سازمان‌دهی و از آن دفاع کنند. در نتیجه، با پایان مرحله انقلابی، زنان نیز بار دیگر تابع توازن قوای میان دولت، احزاب، نیروهای نظامی یا نخبگان سیاسی شدند.

انقلاب ۱۳۵۷ ایران یکی از روشن‌ترین نمونه‌های این روند است. زنان در اعتصابات، تظاهرات، شبکه‌های پشتیبانی، مبارزات دانشجویی و فعالیت‌های سیاسی حضوری گسترده داشتند، اما پس از استقرار جمهوری اسلامی، نخستین حملات سازمان‌یافته دقیقاً متوجه حقوق آنان شد: از حجاب اجباری و محدودیت‌های حقوقی تا حذف تدریجی از بسیاری از عرصه‌های تصمیم‌گیری. اعتراض گسترده زنان در اسفند ۱۳۵۷ نشان داد که آنان خطر را به‌درستی تشخیص داده بودند، اما نبود یک سازمان سراسری و مستقل زنان، که بتواند این مقاومت را به نیرویی پایدار تبدیل کند، امکان تثبیت دستاوردها را از میان برد.

در مصر نیز زنان نقش مهمی در انقلاب ۲۰۱۱ و اعتراضات میدان التحریر ایفا کردند. با این حال، رقابت میان ارتش، نیروهای اسلام‌گرا و جریان‌های لیبرال، مسئله برابری زنان را به موضوعی فرعی تبدیل کرد. تغییر دولت‌ها، بدون تغییر ساختارهای قدرت جنسیتی، به بازتولید بسیاری از اشکال تبعیض انجامید. در تونس نیز، هرچند برخی دستاوردهای حقوقی حفظ شد، اما بحران اقتصادی، تمرکز قدرت و محدود شدن فضای سیاسی نشان داد که حتی پیشروترین تجربه‌های منطقه نیز بدون سازمان‌یابی مستقل و پایدار زنان، در برابر تغییر موازنه‌های سیاسی آسیب‌پذیرند.

افغانستان نمونه‌ای حتی گویاتر است. پس از سقوط نخست طالبان در سال ۲۰۰۱، بخش مهمی از سیاست‌های مربوط به زنان بر حمایت نهادهای بین‌المللی، پروژه‌های توسعه‌ای و سازمان‌های غیردولتی استوار شد. هرچند این اقدامات فرصت‌هایی برای آموزش، اشتغال و حضور اجتماعی زنان ایجاد کرد، اما نتوانستند یک جنبش ریشه‌دار، مستقل و متکی بر سازمان‌یابی توده‌ای زنان بسازند. برعکس، این سازمان‌های NGOای که توسط قدرت‌های امپریالیستی ایجاد شدند، هدفی جز از بین بردن استقلال سازمانی زنان و وابسته کردن جنبش‌های اجتماعی به سیاست‌های نئولیبرالی نبود. سرمایه و امپریالیسم بیش از هر چیزی از استقلال سازمان‌های توده‌ای و طبقاتی می‌ترسند و در نتیجه‌ی همین ترس به جنبش‌ها و نیروهای ارتجاعی قدرت می‌بخشند. به این ترتیب در افغانستان دیدیم که با بازگشت طالبان در سال ۲۰۲۱، بخش بزرگی از دستاوردهای زنان ظرف مدت کوتاهی از میان رفت. این تجربه نشان داد حقوق ناچیزی که عمدتاً بر حمایت دولت‌ها یا نهادهای بین‌المللی متکی باشند، بدون پشتوانه سازمان‌یافته اجتماعی، در برابر تغییرات سیاسی بسیار متزلزل‌اند.

در عراق نیز، اشغال سال ۲۰۰۳ وعده‌هایی درباره دموکراسی، بازسازی و گسترش حقوق شهروندی مطرح کرد، اما نتیجه عملی آن، فروپاشی ساختارهای اجتماعی، تشدید فرقه‌گرایی، گسترش خشونت و در نهایت ظهور داعش بود. زنان عراقی در این فرآیند، هم قربانی جنگ و آوارگی شدند و هم با محدودیت‌های تازه‌ای در عرصه عمومی روبه‌رو گشتند. تجربه عراق نشان داد که تغییر رژیم سیاسی، اگر با بازسازی دموکراتیک از پایین و مشارکت سازمان‌یافته زنان همراه نباشد، نه تنها به رهایی آنان نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند اشکال تازه‌ای از سلطه را پدید آورد.

تحولات سودان نیز همین الگو را تأیید می‌کند. زنان از بازیگران اصلی اعتراضات علیه حکومت عمر البشیر بودند و تصاویر حضور آنان به نماد انقلاب سودان تبدیل شد. اما در مرحله انتقال قدرت، سهم آنان از ساختارهای تصمیم‌گیری بسیار محدود ماند و با آغاز جنگ داخلی، بار دیگر زنان نخستین قربانیان خشونت، آوارگی و فروپاشی خدمات عمومی شدند.

شکاف میان حضور گسترده در خیابان و حضور محدود در نهادهای قدرت، نشان می‌دهد که مشارکت انقلابی، بدون سازمان‌یابی پایدار، نمی‌تواند به تغییر موازنه قدرت به سود زنان بینجامد.

وجه مشترک همه این تجربه‌ها آن است که زنان، اگرچه در لحظات بحرانی به نیرویی تعیین‌کننده تبدیل می‌شوند، اما در دوره تثبیت نظم جدید، فاقد ابزارهای نهادی لازم برای دفاع از منافع و مطالبات خود هستند. از این رو، مسئله اصلی تنها مشارکت زنان در انقلاب نیست، بلکه تداوم سازمان‌یابی آنان پیش، حین و پس از هر تحول سیاسی است. سازمانی که فقط برای اعتراض شکل بگیرد و با پایان اعتراض از هم بپاشد، قادر به تغییر پایدار مناسبات قدرت نخواهد بود.

در اینجا، ضرورت «تشکل مستقل زنان» معنای دقیق‌تری پیدا می‌کند. استقلال تشکیلاتی به معنای جدایی از مبارزه عمومی برای آزادی، عدالت اجتماعی یا رهایی طبقاتی نیست؛ بلکه به این معناست که زنان باید نهادهایی داشته باشند که بتوانند مطالبات ویژه آنان را، حتی در درون جنبش‌های انقلابی، به شکلی مستقل پیگیری و از به‌حاشیه‌راندن آن جلوگیری کنند. تجربه تاریخی نشان داده است که هرگاه مسئله زنان به این امید که «پس از پیروزی انقلاب» حل خواهد شد به تعویق افتاده، در عمل یا به فراموشی سپرده شده یا قربانی مصالحه‌های سیاسی شده است.

اما تجربه‌های خاورمیانه یک درس دیگر نیز دارند. اگرچه هر یک از این کشورها تاریخ، ساختار سیاسی و شرایط اجتماعی متفاوتی دارند، اما الگوی حذف زنان پس از تغییر قدرت در همه آنها تکرار شده است. این تکرار نشان می‌دهد که مسئله صرفاً ملی نیست، بلکه منطقه‌ای است. همان‌گونه که جنگ‌ها، بنیادگرایی، سرمایه و مداخلات خارجی مرزهای ملی را در می‌نوردند، تجربه‌های شکست و مقاومت زنان نیز ماهیتی فراملی یافته‌اند. از همین رو، پاسخ به این چرخه نیز نمی‌تواند صرفاً در سطح هر کشور باقی بماند.

از این منظر، تأسیس یک سازمان انترناسیونالیستی زنان خاورمیانه نه جایگزینی برای تشکل‌های مستقل در سطح ملی، بلکه حلقه‌ای است که می‌تواند تجربه‌های پراکنده را به حافظه‌ای مشترک، همبستگی عملی و قدرت سازمان‌یافته منطقه‌ای تبدیل کند. چنین سازمانی می‌تواند از تکرار انزوای تاریخی جنبش‌های زنان در هر کشور جلوگیری کند، انتقال تجربه میان مبارزات مختلف را ممکن سازد و این اصل را تثبیت کند که هیچ تحول سیاسی در منطقه نباید بدون حضور سازمان‌یافته و مستقل زنان به مرحله تثبیت برسد.

منظور از تشکل و سازمان مستقل کارگری چیست؟

در بستر تداوم اعتصابات و اعتراضات کارگری، تلاش برای ایجاد سازمان‌ها و تشکل‌های توده‌ای، طبقاتی و مستقل کارگران، بیش از پیش اهمیت پیدا کرده است. فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایران، ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری را یکی از دستاوردهای مهم جنبش کارگری در جریان انقلاب توده‌ای سال ۱۳۵۷ می‌دانند. در جریان انقلاب ۱۳۵۷، کارگران در بسیاری از مراکز کارگری، به‌ویژه در صنعت نفت، شوراهای خود را برپا کردند. این شوراها کنترل کارخانه‌ها و مراکز تولیدی را به دست گرفتند و مستقل از دخالت دولت، درباره تمام امور مربوط به کار، وضعیت کارگران، روند تولید و دیگر مسائل مرتبط تصمیم‌گیری می‌کردند. در کنار این شوراها، در بسیاری از شهرهای ایران نیز سندیکاهای کارگری و اتحادیه‌های بیکاران شکل گرفتند. رژیم تازه‌به‌قدرت‌رسیده جمهوری اسلامی، در راستای به شکست کشاندن انقلاب، با طرح شعارهایی نظیر « شورا، پورا مالیده»، به مقابله با این تشکل‌ها برخاست و شوراها و دیگر نهادهای مستقل کارگری را در هم کوبید. فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایران بر این باورند و عمیقاً احساس می‌کنند که یکی از مهم‌ترین دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر در آن مقطع تاریخی، به‌زور از آنان سلب شده است. این احساس و آگاهی تاریخی، سینه‌به‌سینه به نسل‌های جوان‌تر فعالین و پیشروان کارگری منتقل شده و اکنون آنان، با اتکا به آگاهی و غریزه طبقاتی خود، در پی بازپس‌گیری این دستاورد از دست‌رفته‌اند.

با توجه به روند رشد مبارزات کارگری و اوضاع سیاسی حاکم بر جامعه، فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایران بیش از هر زمان دیگری به اهمیت استراتژیک ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری پی برده‌اند. آنان اکنون نه‌تنها بر پایه آگاهی طبقاتی، بلکه با اتکا به تجربه عینی مبارزات چندین سال گذشته نیز به این نتیجه رسیده‌اند که نه‌فقط پیشروی جنبش کارگری، بلکه حفظ دستاوردهای تاکنونی آن نیز بیش از پیش در گرو ایجاد تشکل‌ها و سازمان‌های مستقل کارگری است. به همین دلیل، در سال‌های اخیر، بخش مهمی از مباحث و تلاش‌های فعالین جنبش کارگری به بررسی چگونگی ایجاد این تشکل‌ها و یافتن راه‌های رفع موانع موجود بر سر راه شکل‌گیری و گسترش آن‌ها اختصاص یافته است.

منظور ار تشکل مستقل کارگری چیست؟

از نظر ما، منظور از تشکل مستقل کارگری، تشکلی است که از دولت، کارفرما و سرمایه‌داران استقلال داشته باشد. تأکید ما بر استقلال تشکل کارگری از دولت و کارفرما، ناظر بر تمام مراحل شکل‌گیری، فعالیت و حیات آن است. به این معنا که دولت و کارفرما نباید در هیچ مرحله‌ای از روند ایجاد و سازمان‌یابی تشکل کارگری دخالت داشته باشند. دولت و کارفرما نباید در تعیین نوع، ساختار و شکل سازمانی تشکل کارگری نقشی ایفا کنند. اینکه کارگران تصمیم بگیرند شورا تشکیل دهند، سندیکای کارگری برپا کنند یا شکل دیگری از تشکل را به وجود آورند، صرفاً به خود آنان مربوط است و باید بر اساس اراده و تصمیم جمعی کارگران تعیین شود.



ایجاد تشکل کارگری نباید به کسب اجازه از دولت یا نهادهای وابسته به آن، مانند وزارت کار و خانه کارگر، مشروط باشد. قانون کار و سایر قوانین کشور باید حق و آزادی ایجاد و برپایی تشکل‌های کارگری را بدون هیچ‌گونه قید و شرط و محدودیتی به رسمیت بشناسند. کارگران باید آزاد و مختار باشند که در هر شرایط و به هر شیوه‌ای که مناسب می‌دانند، تشکل مورد نظر خود را ایجاد کنند. کارگران باید در ایجاد هر نوع تشکلی، اعم از صنفی، سیاسی یا فرهنگی، آزاد باشند. دولت نیز موظف است حق فعالیت آزادانه این تشکل‌ها و نمایندگان منتخب کارگران را به رسمیت بشناسد و حق دخالت مستقیم و مؤثر تشکل‌های کارگری در تمام امور مربوط به محیط کار، مناسبات کار و اختلافات میان کارگر و کارفرما را محترم بشمارد.

بنابراین، هرگاه از تشکل مستقل کارگری سخن می‌گوییم، در درجه نخست بر استقلال آن از دولت و کارفرما تأکید داریم. اما در اینجا لازم است به یک نکته مهم و در عین حال بحث‌برانگیز اشاره کنیم: از نظر ما، استقلال تشکل کارگری از دولت و کارفرما به معنای آن نیست که به‌لحاظ سیاسی از احزاب مستقل باشد. به عبارت دیگر، تشکل کارگری می‌تواند و باید از نظر سازمانی، تشکیلاتی، حقوقی و مالی مستقل از احزاب سیاسی باشد، اما این استقلال به معنای بی‌طرفی سیاسی یا گسست از سیاست‌های احزاب نیست. تشکل کارگری نباید به لحاظ سازمانی و اقتصادی به حزب یا احزاب سیاسی معینی وابستگی داشته باشد. این تشکل باید از نظر مالی بر پای خود بایستد و امور سازمانی و تشکیلاتی‌اش را بر اساس اساسنامه و موازین داخلی خود پیش ببرد. با این حال، استقلال مالی و تشکیلاتی به معنای استقلال از سیاست احزاب به‌طور کلی یا از سیاست یک حزب معین به‌طور مشخص نیست. یک تشکل کارگری می‌تواند از نظر حقوقی، سازمانی، تشکیلاتی و مالی کاملاً مستقل باشد، اما در همان حال، تحت تأثیر و نفوذ سیاسی و فکری یک حزب معین یا مجموعه‌ای از احزاب قرار گیرد.

برای روشن‌تر شدن این موضع، لازم است موضوع را از زاویه دیگری نیز بررسی کنیم.

همان‌گونه که دخالت افراد جامعه در سیاست، صرف‌نظر از موقعیت اجتماعی، شغلی و جایگاه طبقاتی آنان، به رسمیت شناخته می‌شود، دخالت سیاسی کارگران نیز باید به رسمیت شناخته شود. همان‌طور که یک نماینده مجلس، کارمند وزارتخانه، استاد دانشگاه، سرمایه‌دار یا صاحب کارخانه می‌تواند در سیاست دخالت کند، به فعالیت سیاسی بپردازد و به عضویت یک حزب سیاسی درآید، کارگر نیز حق دارد درباره سیاست بیندیشد، در عرصه سیاسی فعالیت کند، عضو حزب سیاسی معینی شود و حتی در رأس یک حزب کمونیستی قرار گیرد.

همان‌گونه که سرمایه‌داران به‌صورت متشکل در عرصه سیاست دخالت می‌کنند، نمی‌توان و نباید مانع دخالت سازمان‌یافته طبقه کارگر در سیاست شد. مبارزه طبقاتی، مبارزه‌ای متشکل است و در شکل سازمان‌یافته خود پیش می‌رود. نگاهی به جهان معاصر نشان می‌دهد که سرمایه‌داران، در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی، از طریق نهادها و سازمان‌های گوناگون، منافع و سیاست‌های طبقاتی خود را پیش می‌برند. آنان در احزاب سیاسی، دولت‌ها، مجالس و پارلمان‌ها، ارتش، پلیس، دستگاه قضایی و زندان‌ها، اتحادیه‌های کارفرمایی، سازمان ملل متحد، ناتو، سازمان تجارت جهانی و هزاران نهاد و تشکل دیگر سازمان یافته‌اند. هر یک از این نهادها، به‌نحوی مستقیم یا غیرمستقیم، در شکل‌دهی به سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ حاکم بر جهان نقش دارند.

در چنین شرایطی، نمی‌توان دخالت سازمان‌یافته طبقه کارگر و تشکل‌های کارگری را در عرصه سیاست ممنوع یا محدود کرد. کارگران، همان‌گونه که به‌صورت فردی در سیاست دخالت می‌کنند و می‌توانند به عضویت احزاب سیاسی درآیند، به‌صورت جمعی و از طریق تشکل‌های خود نیز حق دخالت در امور سیاسی را دارند.

یک تشکل کارگری می‌تواند از سیاست‌ها و مواضع حزب سیاسی معینی حمایت کند و یا منتقد آن باشد، می تواند تحت تأثیر و نفوذ سیاسی و فکری یک حزب یا جریان سیاسی قرار گیرد و یا با آن مرزبندی سیاسی داشته باشد. با این همه، حتی نزدیک‌ترین رابطه سیاسی میان یک تشکل کارگری و یک حزب سیاسی نباید به وابستگی سازمانی، تشکیلاتی یا مالی آن تشکل به حزب منجر شود. تشکل کارگری باید استقلال سازمانی و تشکیلاتی خود را حفظ کند. به این معنا که سازوکار فعالیت، تصمیم‌گیری، تقسیم مسئولیت‌ها و انتخاب نمایندگان آن باید بر اساس اساسنامه و موازین درونی خود تشکل و از طریق مکانیسم‌های تعریف‌شده آن صورت گیرد.

تأثیرگذاری سیاسی احزاب بر تصمیمات یک تشکل کارگری نیز باید از طریق مکانیسم‌های سیاسی و اقناع اعضای آن تشکل صورت پذیرد. برای مثال، اگر یک حزب کمونیستی خواهان اتخاذ تصمیم معینی از سوی یک تشکل کارگری باشد، راه تحقق این خواست، اقناع اعضای آن تشکل از طریق بحث، استدلال و فعالیت سیاسی است؛ اعضایی که ممکن است تعدادی از آنان به همان حزب تعلق داشته باشند. هیچ حزبی نمی‌تواند صرفاً به دلیل نفوذ سیاسی یا برخورداری از اعضایی در درون تشکل کارگری، تصمیمات خود را از طریق سازوکارهای خارج از تشکل بر آن تحمیل کند.

اینکه یک تشکل کارگری به کدام حزب سیاسی نزدیک باشد، از سیاست‌های کدام حزب حمایت کند و چه نوع رابطه سیاسی‌ای با یک یا چند حزب برقرار سازد، مسئله‌ای سیاسی است که تصمیم‌گیری درباره آن به خود تشکل و اعضای آن مربوط می‌شود. فعالین یک تشکل کارگری نیز، حتی اگر به لحاظ تشکیلاتی عضو یک حزب سیاسی باشند، در فعالیت خود در درون تشکل کارگری موظف‌اند از اساسنامه، موازین و سازوکارهای تصمیم‌گیری همان تشکل پیروی کنند. عضویت حزبی آنان نباید جایگزین اراده جمعی اعضای تشکل یا ناقض استقلال سازمانی و تشکیلاتی آن شود.

در یک کلام، استقلال تشکل کارگری از دولت و کارفرما، استقلال آن در تعیین شکل و ساختار سازمانی، و استقلال تشکیلاتی، حقوقی و مالی آن از احزاب سیاسی، به معنای انزوای سیاسی یا بی‌طرفی آن در مبارزه طبقاتی نیست. تشکل کارگری می‌تواند در عرصه سیاست فعال باشد، از سیاست‌های احزاب معین حمایت کند و با جریان‌های سیاسی مختلف رابطه برقرار سازد؛ اما تصمیم‌گیری درباره سرنوشت تشکل، انتخاب نمایندگان، تعیین مسئولیت‌ها و چگونگی فعالیت آن باید در اختیار اعضا و بر اساس موازین و سازوکارهای دموکراتیک خود تشکل باقی بماند.

قتل خاموش کارگران؛ سود سرمایه به بهای جان انسان

بر اساس گزارش‌های منتشرشده توسط خبرگزاری ایلنا در ۲۵ روز نخست مهرماه ۱۴۰۵، دست‌کم ۵۸ کارگر در حوادث ناشی از کار جان باخته‌اند؛ به‌طور متوسط بیش از دو نفر در روز. این آمار بر اساس اخبار منتشرشده در رسانه‌ها گردآوری شده و به‌دلیل ثبت‌نشدن بسیاری از حوادث در کارگاه‌های کوچک، واحدهای خانگی، مزارع و پروژه‌های غیررسمی، تصویری کامل از ابعاد فاجعه به دست نمی‌دهد. بنابراین، این رقم را باید حداقل شمار جان‌باختگان دانست، نه آماری جامع از بهای انسانی تولید در ایران.

آمارهای استانی نیز ابعاد بحران را آشکار می‌کنند. بنا به گزارش مدیرکل پزشکی قانونی استان همدان در این استان، طی شش ماه نخست سال جاری، ۲۱ کارگر جان باخته و ۳۴۹ نفر مصدوم شده‌اند؛ شمار جان‌باختگان ۱۶٫۶ درصد و مصدومان نزدیک به ۳۰ درصد نسبت به مدت مشابه سال قبل افزایش یافته است. در مازندران نیز بنا بر اعلام مدیرکل پزشکی قانونی، طی پنج ماه نخست سال جاری، ۵۵ نفر بر اثر حوادث کار جان باخته‌اند؛ افزایشی معادل ۳۱ درصد نسبت به دوره مشابه سال گذشته. این آمار، با وجود محدودیت‌های موجود، ضرورت بررسی جدی شرایط کار و عملکرد نهادهای مسئول را نشان می‌دهد. ریزش معادن، سقوط از ارتفاع، گازگرفتگی در چاه‌ها و حوادث ماشین‌آلات صنعتی، در کنار سوانح مربوط به کارگران فصلی کشاورزی، نشان می‌دهند که ناایمنی به بخش خاصی از اقتصاد محدود نیست.

وضعیت کارگران فصلی نمونه روشنی از گستردگی این بحران است. بنا بر گزارشی که هشتم مهر منتشر شد، از آغاز فصل برداشت گردو در همدان، ۱۴۴ کارگر بر اثر سقوط از درخت مصدوم شده و سه نفر جان باخته‌اند. در بخش صنعت نیز دو کارگر در کاشمر و شهرک صنعتی توس هنگام کار با دستگاه پرس و میکسر جان خود را از دست دادند و کارگری در شهرک صنعتی بوعلی دلیجان دچار قطع عضو شد. پشت این ارقام، انسان‌هایی قرار دارند که برای تأمین معاش خود و خانواده‌هایشان کار می‌کردند؛ اما مرگ و مصدومیت آنان اغلب به درج خبری کوتاه در ستون حوادث روزنامه‌ها تقلیل می‌یابد.

در نظام سرمایه‌داری، نیروی کار وسیله تولید ارزش و کسب سود است؛ درحالی‌که تأمین ایمنی و حفاظت از سلامت کارگران در محاسبات کارفرما هزینه‌ای برای کاهش سود تلقی می‌شود. تجهیزات حفاظتی، آموزش مستمر، بازرسی مؤثر، محدودکردن ساعات کار و تضمین حق امتناع از کار خطرناک، ضرورت‌هایی انکارناپذیرند. بااین‌حال، هنگامی که کاهش هزینه تولید بر حفظ جان نیروی کار اولویت می‌یابد، این ضرورت‌ها نادیده گرفته می‌شوند. در چنین شرایطی، آنچه در گزارش‌های رسمی «حادثه» نامیده می‌شود، می‌تواند پیامد مستقیم شرایطی باشد که خطر را به بخشی از زندگی روزمره کارگر تبدیل کرده است.

ازاین‌رو، پرسش صرفاً این نیست که چگونه حادثه‌ای رخ داده، بلکه باید پرسید چه شرایطی کارگر را به آن محیط فرستاده، چه امکاناتی برای حفاظت از جان او فراهم بوده و آیا امکان واقعی مخالفت با کار ناامن را داشته است. قراردادهای موقت، دستمزدهای پایین، ساعات کار طولانی، ترس از اخراج و فقدان تشکل‌های مستقل، قدرت چانه‌زنی کارگران را محدود می‌کنند. برای کارگری که معیشت خانواده‌اش به دستمزد روزانه وابسته است، نپذیرفتن کار خطرناک ممکن است به بهای ازدست‌دادن همان درآمد ناچیز تمام شود.

تورم، کاهش قدرت خرید، بیکاری و گسترش اشتغال غیررسمی، این وضعیت را تشدید کرده‌اند. کارگری که میان پذیرش شرایط ناایمن و بیکاری قرار می‌گیرد، در موقعیتی برابر با کارفرما نیست. در غیابِ تشکل‌های مستقل و قدرت جمعی، مسئولیت ایمنی عملاً بر دوش کسانی قرار می‌گیرد که کمترین اختیار را در تعیین شرایط کار دارند. بنابراین، نمی‌توان با توصیه به رعایت احتیاط از سوی کارگران، از مسئولیت کارفرمایان و ساختارهای حاکم بر مناسبات تولید چشم پوشید. کارگران فصلی، مهاجر و شاغلان بخش غیررسمی آسیب‌پذیری بیشتری دارند. برخورداری محدود از بیمه، قراردادهای نامطمئن و دشواری پیگیری حقوق قانونی، آنان را بیشتر در معرض بهره‌کشی و حوادث قرار می‌دهد. نیروی کاری که از حمایت اجتماعی و امکان اعتراض برخوردار نیست، آسان‌تر به پذیرش دستمزد پایین، شرایط نامطمئن و محیط ناایمن وادار می‌شود. دفاع از حقوق این بخش‌های آسیب‌پذیر باید بخش جدایی‌ناپذیری از مبارزه برای دفاع از حقوق طبقه کارگر باشد.

بازرسی‌های ناکارآمد، نبود ساز و کار مؤثر برای رسیدگی به تخلفات کارفرمایان و محرومیت کارگران از حق سازمان‌یابی مستقل، مانع شکل‌گیری نظارتی بازدارنده می‌شوند. ایمنی محیط کار زمانی تضمین خواهد شد که کارگران بتوانند در تشکل‌های طبقاتی خود سازمان یابند، درباره شرایط کار اظهارنظر کنند، تخلفات را گزارش دهند و بدون ترس از اخراج یا محرومیت از دستمزد، انجام کار خطرناک را متوقف سازند.

جان‌باختن دست‌کم ۵۸ کارگر در ۲۵ روز، نشانه بحرانی است که هر روز از نیروی کار قربانی می‌گیرد. تا زمانی که کارگران از قدرت سازمان‌یابی لازم برای دفاع از جان و حقوق خود برخوردار نباشند و تصمیم‌گیری درباره شرایط تولید در انحصار صاحبان سرمایه باقی بماند، خطر همچنان بخشی از زندگی کاری آنان خواهد بود.

تضمین ایمنی و بهداشت محیط کار مستقل از ملاحظات سودجویانه، نظارت و معاینه پزشکی منظم در برابر مخاطرات و بیماری‌های ناشی از نوع کار به هزینه کارفرمایان و دولت، بیمه کامل کارگران در مقابل صدمات و خسارات ناشی از کار اعم از اینکه در محیط کار و یا خارج از آن رخ دهد و بدون اینکه کارگر نیازی به اثبات قصور کارفرما داشته باشد به هزینه کارفرمایان ودولت و با تشخیص نمایندگان منتخب کارگران، پرداخت خسارت به کارگرانی که در اثر سوانح ناشی از کار دچار نقص عضو می شوند و یا توانایی کارکردن را از دست می دهند و پرداخت حقوق و مزایای کامل بازنشستگی به این کارگران از حقوق پایه ای کارگران است. کارگران تنها با متشکل شدن در سازمانهای طبقاتی و توده‌ای خود می‌توانند این مطالبات و حقوق اولیه را به کارفرمایان و دولت تحمیل کنند. مبارزه برای ایمنی، از مبارزه برای دستمزد شایسته، امنیت شغلی، بیمه همگانی و حق تشکل‌یابی مستقل جدایی‌ناپذیر است. دفاع از جان کارگر، دفاع از حق او برای زندگی انسانی است؛ حقی که نباید در محاسبات سود و زیان قربانی شود

تلاش‌های دیپلماتیک زیر سایه تهدیدات جنگی

خطر از سرگیری جنگ میان دولتهای آمریکا و جمهوری اسلامی همچنان بر کار و زندگی مردم ایران و منطقه سایه افکنده است. خبرگزاری‌ها از حضور هیأت میانجی قطری در تهران و ادامه مذاکرات در دوحه خبر دادند و ترامپ روز جمعه هشتم آبان اعلام کرد که گفتگوهای میان جمهوری اسلامی و آمریکا برای دستیابی به توافق صلح در قطر به خوبی پیش می‌رود. اما روز بعد از آن یکی از شبکه‌های خبری آمریکا فاش ساخت که دولت ترامپ به متحدان آمریکا در منطقه خلیج هشدار داده که از روز چهارشنبه ۱۳ آبان یعنی یک روز پس از انتخابات میان دوره‌ای آمریکا، خود را برای دور دیگری از حملات نظامی آماده کنند. در همین رابطه روزنامه وال‌استریت



ژورنال به نقل از منابع آگاه گزارش داد که صبح روز شنبه نهم آبان، ترامپ و نتانیاهو در یک تماس تلفنی تند و چالش آمیز بر سر زمان اقدام نظامی علیه جمهوری اسلامی صحبت کردند. این روزنامه اوایل هفته جاری نیز خبر جلسه دیگری در کاخ سفید میان ترامپ و فرماندهان ارشد نظامی از جمله وزیر دفاع، فرمانده سنتکام و رئیس ستاد مشترک ارتش را در مورد گزینه‌های از سرگیری عملیات جنگی علیه ایران منتشر کرد. این گزارش‌ها نشان از آن دارد که کاخ سفید اکنون بر سر دو راهی ادامه مذاکرات و یا آماده سازی برای حمله نظامی مجدد علیه جمهوری اسلامی قرار دارد.

از سوی دیگر رسانه‌های رژیم اسلامی نیز روز شنبه نهم آبان، رجزخوانی سر پاسدار محسن رضایی بعنوان رئیس شورایعالی امنیت رژیم را پخش کردند که گفت شاخ آمریکا را می شکنیم. در همان حال اشاره او به "لحن مناسب" نامه جی دی ونس معاون ترامپ در آن مصاحبه، تلویحاً وجود مذاکرات میان رژیم اسلامی و آمریکا را مورد تائید قرار داد. همزمان با آن خبرگزاری ایسنا نیز خبر دیدار مجتبی خامنه‌ای با علی عبدالهی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح رژیم و احمد وحیدی فرمانده کل سپاه پاسداران را بدون قید زمان و مکان آن دیدار منتشر کرد. پخش سخنان منتسب به مجتبی خامنه‌ای در آن دیدار در رابطه با احتمال حمله آمریکا به جمهوری اسلامی و اینکه گویا از آنان خواسته: "به هرگونه تهدیدی از جانب آمریکا و اسرائیل، بدون محدودیت جغرافیایی پاسخ فوری و اثرگذار داده شود و بانک اهداف نظامی آن‌ها طوری به روز رسانی گردد که انواع دارائیهای مادی و غیر مادی آنان در تیررس نیروهای مسلح جمهوری اسلامی قرار گیرند"، نیز بخشی از تبلیغات جنگی جمهوری اسلامی در جهت بازدارندگی حمله نظامی آمریکا و اسرائیل می باشد.

در آن سخنان گویا مجتبی خامنه‌ای بر تأمین نیازهای مالی و معیشتی افراد نیروهای مسلح و دستگاههای امنیتی رژیم و گروه‌های تروریست اسلامی در منطقه نیز تحت هر شرایطی تأکید کرده است. این درحالی است که اخیراً اخبار و اطلاعاتی از نارضایتی و بعضاً نافرمانی آنان انتشار یافته است. زیر بر اثر تشدید محاصره و تحریم‌های آمریکا و عدم فروش نفت، رژیم حتی برای تأمین حقوق و مزایای عناصر دستگاههای سرکوبش نیز با مشکلات جدی مواجه شده است.

با توجه به این نگرانی‌ها، سران حکومت اسلامی به آخوندهای امام جمعه نیز مأموریت داده‌اند تحت عنوان "ضرورت بازنگری در دکترین هسته‌ای جمهوری اسلامی" به تبلیغات جنگی بپردازند تا بلکه مانع حملات نظامی آمریکا گردند. با این هدف امام جمعه مرتجع تهران در خطبه نماز جمعه ۸ آبان، حرکت حکومت اسلامی برای دستیابی به سلاح اتمی را خواست و مطالبه ملی مردم ایران نام برد و گفت ۷۰ در صد مردم ایران از آن حمایت می کنند. این تبلیغات عوام فریبانه درحالی است که بر خلاف گفته این مزدور رژیم، اگر برای سران و رهبران جنایتکار و فاسد حکومت اسلامی، حفظ نظام اسلامی حتی از طریق دستیابی به سلاح هسته‌ای "اوجب واجبات" است، اما از نظر اکثریت مردم ایران و منطقه وجود سلاح اتمی در دست رژیم جمهوری اسلامی فاجعه‌بار خواهد بود.

انتشار چنین مطالبی از جانب دستگاههای تبلیغاتی رژیم در این شرایط دشوار اقتصادی نشانه نگرانی رهبران و کادر رهبری سپاه پاسداران از سرنوشت رژیم جمهوری اسلامی است. به ویژه آنکه در شرایط کنونی رژیم جمهوری اسلامی از یک طرف با سیاستها و تبلیغات جنگ افروزانه آمریکا و اسرائیل روبرو شده؛ از طرف دیگر در بحرانهای عمیق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی دست و پا می‌زند و خطرناکتر از آن‌ها رژیم با روند رو به گسترش اعتصاب و اعتراضات کارگران و دیگر جنبشهای اجتماعی برای تحقق مطالبات خود نیز دست به گریبان است.

اینکه رژیم جمهوری اسلامی به رغم ورشکستگی اقتصادی، وجود تورم بالای ۸۴ درصدی، سقوط ارزش ریال و سقوط قدرت خرید کارگران و دیگر اقشار تهیدست جامعه و هزینه‌های سنگین ادامه شرایط جنگی، همچنان به ایجاد تنش‌های نظامی و حمله به کشتی‌ها در تنگه هرمز ادامه می دهد بیانگر این واقعیت است که این رژیم هنوز نتوانسته شرایط مذاکره و «سازش آبرومندانه» با آمریکا را آماده کند. از اینرو تلاش می‌کند با موشک پرانی، ادامه حملات پهپادی بسوی کشورهای منطقه و ادامه جنگ روانی برداشت خود از تفاهمنامه اسلام‌آباد را به طرف مقابل تحمیل کند.

در عرصه داخلی نیز رژیم اسلامی می‌خواهد با اتکا به تشدید سرکوب جنبشهای اجتماعی، شکنجه و زندان و اعدام و به بهانه وجود شرایط جنگی آنان را از مبارزه برای تحقق خواست و مطالبات خود منصرف نماید و به حیات ننگین خود ادامه دهد. اما رژیم با تداوم تنش آفرینی‌های نظامی در منطقه و تشدید سرکوب در داخل نمی‌تواند مانع تداوم و گسترش مبارزات کارگران و مردم زحمتکش برای تحق خواست و مطالباتشان گردد. در این شرایط فقر و فلاکت اقتصادی تداوم و گسترش جنبش‌های اجتماعی اجتناب ناپذیر است و کارگران و زحمتکشان و مردم بجان‌آمده ایران بر بستر همین جنبش‌های اجتماعی به جهت سازمانیابی، شکل دادن به رهبری سراسری و دستیابی به افق رهایی بخش ملزومات به زیر کشیدن حکومت اسلامی سرمایه‌داران را فراهم خواهند آورد.

تنگ‌تر شدن حلقه‌ی محاصره اقتصادی ایران و تشدید فقر و گرانی

با ادامه سیاستهای جنگ طلبانه جمهوری اسلامی، زندگی و معیشت کارگران و توده‌های مردم زحمتکش وخیم تر و فلاکتبار تر می گردد. در ادامه محاصره دریایی و تحریمهای هوایی جمهوری اسلامی، با بستن مرزهای زمینی ایران بر تردد کامیونهای باری و ماشینهای مسافری از کشورهای همجوار، حلقه محاصره اقتصادی ایران از جانب دولت آمریکا تنگ‌تر شده است. بسنت وزیر خزانه داری آمریکا بستن این گذرگاهها را "انزوای مطلق" جمهوری اسلامی نام برد که اجرای آن از عراق و پاکستان آغاز می گردد. او روز جمعه ۱۷ مهر اعلام کرده بود که: "امارات متحده عربی و عِمان در پروژه انزوای کامل جمهوری اسلامی با واشنگتن همکاری می‌کنند و در حال رایزنی با دولتهای پاکستان و ترکیه نیز برای بستن مسیرهای زمینی ورود و خروج کالا از ایران هستیم".

تا آنجا که به ترکیه بعنوان یکی از رقبای منطقه‌ای جمهوری اسلامی مربوط می‌شود، تا کنون تحریمهای هوایی و بانکی آمریکا را رعایت کرده و محدودیتهایی نیز بر شبکه صرافی جمهوری اسلامی در ترکیه اِعمال کرده است. ترکیه که خود نیز وضعیت اقتصادی مطلوبی ندارد، نمی‌خواهد بخاطر جمهوری اسلامی مصالح و منافع خود در رابطه با آمریکا را نادیده بگیرد و برای جمهوری اسلامی نمی‌تواند نقطه امیدی باشد.

در مورد پاکستان نیز خبرگزاری فرانسه گزارش داد که دولت آمریکا از تمام کشورهای هم‌مرز با ایران از جمله پاکستان خواسته مرز زمینی خود با ایران را مسدود نمایند. این خبرگزاری روز چهارشنبه ۲۹ مهر گزارش داد که صدها کامیون در پشت گذرگاه سمت پاکستان به ایران متوقف مانده‌اند و پنج روز است که ورود کالا به ایران متوقف شده است. البته سخنگوی وزارت خارجه رژیم جمهوری اسلامی نیز روز شنبه ۲۵ مهر و بدنبال توقف فعایت تجاری در یک گذرگاه میان ایران وپاکستان، با دروغپردازی اعلام کرد که: "تردد و مراودات مرزی ایران و پاکستان به دلیل مشکلات فنی موقتاً متوقف شده است". از سوی دیگر روزنامه "دنیای اقتصاد" نیز طی گزارشی در روز یکشنبه ۲۶ مهرماه به افزایش محدودیتها در تجارت خارجی و بانکی جمهوری اسلامی براثر بسته شدن مرزهای زمینی اعتراف نمود.

دولت عراق نیز روز چهارشنبه ۲۹ مهرماه گذرگاه مرزی "الشیب" در استان میسان عراق به پایانه مرزی "چذابه" در استان خوزستان را تا اطلاع ثانوی بسته اعلام کرد. "الشیب" یکی از گذرگاههای مهم رفت و آمد مسافران و مبادلات بازرگانی به ویژه برای حمل و نقل کالا و مواد غذایی و مصالح ساختمانی میان ایران و عراق است. البته ماه گذشته نیز بدنبال حمله پهپادی از جانب گروههای حشد شعبی وابسته به جمهوری اسلامی به عربستان سعودی، دولت عراق گذرگاه شلمچه، را بست و پس از انجام تحقیقات امنیتی و فنی فعالیت آن به تدریج از سرگرفته شد. با این حال رسانه‌های عراقی از بسته شدن تدریجی دیگر گذرگاههای مرزی عراق با ایران در آینده نزدیک خبر دادند.

در این رابطه عبدالامیر تعیبان، مشاور نخست وزیر عراق، روز چهارشنبه ۲۹ مهر ضمن متهم نمودن جمهوری اسلامی به آسیب رساندن به اقتصاد عراق و نقض حاکمیت و امنیت ملی عراق، علت بستن این گذرگاه را ضروری بودن تقویت نظارت‌های امنیتی و جلوگیری از ورود مواد مخدر و اسکناس‌های جعلی به استانهای جنوبی عراق از جانب جمهوری اسلامی اعلام کرد. او گفت چنین اقدامی تهدیدی برای اقتصاد و امنیت عراق به شمار می رود. تعیبان اعلام نمود که دولت عراق می‌خواهد با استقرار سامانه‌های پیشرفته نظارتی و مشارکت دستگاهها امنیتی و اطلاعاتی، همه گذرگاهها، مرزهای خود را کنترل نماید. او افزود که ورود غیر رسمی افراد وابسته به جمهوری اسلامی و تکرار موارد آدم ربایی در مناطق مرزی، از موارد دیگر نقض حاکمیت عراق از جانب جمهوری اسلامی بوده است.

در رابطه با همین موضوع سایت "میدل ایست نیوز" از قول منابعی در وزارت خارجه عراق فاش ساخته که وزارت خزانه داری آمریکا در جریان سفر علی زیدی نخست وزیر عراق به آمریکا، به او ابلاغ کرده که با هدف کنترل و جلوگیری از انتقال دلار آمریکایی از عراق به ایران، لازم است تعداد گذرگاههای مرزی را از ۸ به دو گذرگاه، یکی گذرگاه مهران و دیگری در اقلیم کردستان، احتمالاً "گذرگاه باشماغ"، کاهش یابد. این موضع گیری دولت عراق در حالی است که طی ماههای گذشته دولت آمریکا با هدف تحت فشار قرار دادن عراق، حتی ارسال دلار حاصل از فروش نفت عراق، به این کشور را نیز محدود کرده بود. کمبود میزان دلار موجب شد که دولت عراق نرخ رسمی دلار را از ۱۳۲۰ به ۱۵۲۰ دینار افزایش دهد. در بازار آزاد نیز قیمت دلار افزایش یافت. این امر هم بحران اقتصادی دولت عراق و هم اوضاع معیشتی کارگران و دیگر اقشار فرودست در عراق را بیشتر در مضیقه و تنگنا قرار داده است.

بدون شک بستن مرزهای زمینی به روی ایران در حالی که در مرزهای دریایی و آبی نیز تحت محاصره و تحریم قرار دارد، رژیم اسلامی را در تنگنای بیشتری قرار خواهد داد. اما تبعات محاصره و تحریمهای جنایتکارانه آمریکا بر ابعاد رنج و مرارت مردم افزوده و زندگی و معیشت کارگران و دیگر اقشار تهیدست ایران را بشدت تحت فشار قرار داده است و تورم و گرانی سرسام آور سفره آنان را خالی تر کرده است. با این وجود سران و فرماندهان حکومت اسلامی که خود به مافیای اقتصادی تبدیل شده‌اند، اهمیتی به زندگی کارگران و مردم فرودست نمی‌دهند و همچنان ابلهانه در مورد جنگ و بالابردن توان موشکهایشان رجز خوانی می‌کنند و با اتکا به نیروی سرکوب به حاکمیت نکبت بارشان ادامه می‌دهند.

اما به رغم شرایط جنگی و تشدید سرکوب و موج اعدام‌ها، جامعه مرعوب نشده است. جمهوری اسلامی نتوانسته ترس و انتظار را بر جامعه حاکم کند. مبارزه کارگران، بازنشستگان، جویدنگان کار و اقشار فرودست به اشکال گوناگون ادامه دارد. در این شرایط لازم است برای گسترش جنبش کارگری، جنبش زنان و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی از هیچ تلاشی کوتاهی نکرد، چون بر متن تداوم و گسترش مبارزات جاری است که جنبش‌های اجتماعی به لحاظ سازمانیابی و شکل دادن به رهبری سراسری ارتقا می یابند و از همین مسیر است که ملزومات سرنگونی جمهوری اسلامی فراهم می‌آید.



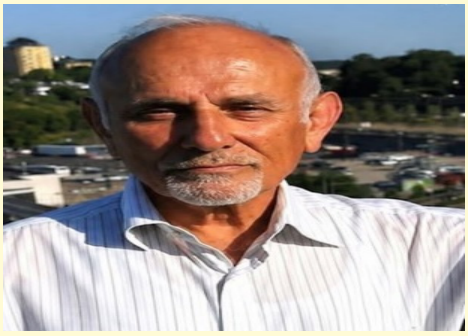
اطلاعیه نمایندگی کومه له

سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

در خارج کشور

بمناسبت مرگ رفیق ایرج اسکندری

(مه مه د فارس)



با اندوه فراوان مطلع شدیم سحرگاه امروز یازدهم آبان ماه قلب مهربان رفیق ایرج اسکندری عضو وپیشمرگ سابق حزب کمونیست ایران وکۆمه‌له بر آثر مبتلا به بیماری سرطان از طپش باز ایستاد،

رفیق ایرج علیرغم درد شدید ناشی از بیماری وعوارض ناشی از معالجات همواره با روحیه‌ی بالا ومقاوم وامید به زندگی در برابر مشکلات ناشی از بیماری ایستادگی کرد و به اطرافیانش امید می داد.

رفیق ایرج سالها در صفوف پیشمرگان کومه‌له با صداقت وصمیمیت مبارزه کرد، با توجه به اینکه ایشان مهندس الکرونیک بود در بخش فنی رادیو حزب وکومه‌له سازماندهی شده بود، در ساختن فرستنده رادیویی وصیانت فرستنده های رادیویی نقش تعیین کننده وبارزی داشت، هنوز هم رفقای همکارش در بخش فنی صمیمیت، فداکاری، از خود گذشتگی و مهربانی ایشان را فراموش نکرده‌اند، ایمان راسخ وی به آرمان والای کمونیسم ورهایی انسان ازستم و استثمار نظام پوسیده سرمایه‌داری وتلاش بیوقفه در این مسیر وی را به چهره‌ای قابل اتکا در تمام سطوح تشکیلات تبدیل کرده بود، ایشان علیرغم اینکه خودش در آن دوره فرزندی نداشت در نگهداری و توجه به کودکان اردوگاه از هیچ تلاشی کوتاهی نمیکرد، وکودکان اردوگاه صمیمانه دوستش داشتند.

رفیق ایرج اوایل دهه نود میلادی به سوئد مهاجرت کرد، ایشان ضمن حفظ روابطش با رفقای کومه‌له و حزب کمونیست در مراسمهای بزرگداشت روز کومه‌له وحزب شرکت میکرد، در تظاهرات ومتینگهای که علیه جمهوری اسلامی فراخوان داده میشد دوش به دوش رفقای حزبی فعالانه شرکت میکرد، وی تا آخرین لحظات زندگی پر بارش به کمونیسم ورهایی انسان وفادار ماند، یادش گرامی و جاودانه باد.

نمایندگی کومه‌له درخارج کشور به همسر وفرزندش وتمامی بستگان وهمرزمانش تسلیت میگوید و خودرا دراین اندوه سهیم میداند

نمایندگی کومه‌له
سازمان کردستان حزب کمونیست ایران در خارج کشور

دانشگاه؛ حجاب اجباری ابزار سرکوب جنسیتی در خدمت بازتولید نابرابری طبقاتی

دانشگاه‌های ایران بار دیگر به صحنه رویارویی بر سر حجاب اجباری تبدیل شده‌اند. گزارش‌های منتشرشده از دانشگاه‌های تهران، خوارزمی، علامه طباطبایی، بهشتی، علم و صنعت و شریف، از تشدید فشار بر دانشجویان زن، تذکرهای مکرر درباره پوشش، مداخله حراست و تهدید به برخوردهای انضباطی حکایت دارند. گزارش‌های منتشرشده از دانشگاه‌های مختلف، از آزار کلامی، ضبط کارت دانشجویی، تذکرهای مکرر و جلوگیری از ورود برخی دانشجویان حکایت دارند. در دانشگاه بهشتی، استقرار نیروهای حراست در ورودی‌ها، مقابل سلف دختران و اطراف دانشکده‌ها و نیز گشت‌زنی موتوری گزارش شده است. در دانشگاه علم و صنعت، کنترل پوشش تا بررسی مدل مانتو و نمایان بودن مچ پا پیش رفته و از مداخله استادان در اجرای مقررات حجاب و تفکیک جنسیتی کلاس‌ها نیز گزارش‌هایی منتشر شده است. در دانشگاه تهران نیز «کارگروه حجاب» با اتکا به گزارش‌های محرمانه با دانشجویان تماس می‌گیرد و در صورت تداوم رفتارهای مغایر با معیارهای اسلامی، پرونده را به شورای انضباطی ارجاع می‌دهد. این مجموعه اقدامات را باید در چارچوب تلاش برای تحمیل انضباط جنسیتی و محدود کردن فضای اعتراض در دانشگاه بررسی کرد؛ جایی که کنترل بدن زنان با مهار جنبش دانشجویی پیوند می‌خورد.

پس از خیزش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، حجاب اجباری به یکی از عرصه‌های اصلی تقابل میان حق انتخاب زنان و اسلام سیاسی تبدیل شده است. دانشگاه، به دلیل حضور گسترده زنان، جایگاه اجتماعی دانشجویان و سابقه مبارزات دانشجویی، از میدان‌های مهم این تقابل است. از این منظر، فشار بر دانشجویان زن را نمی‌توان صرفاً اجرای مقررات پوشش دانست؛ این فشار با بحران مشروعیت سیاسی حکومت اسلامی، عمیق‌تر شدن نابرابری‌های اجتماعی و تلاش برای جلوگیری از پیوند مبارزات زنان با دیگر جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی ارتباط دارد.

بر اساس آمار سال تحصیلی ۱۴۰۴-۱۴۰۳، حدود ۳ و نیم میلیون دانشجو در ایران مشغول تحصیل بوده‌اند که ۵۲ درصد آنان، نزدیک به ۱/۸ میلیون نفر، زن بوده‌اند. این تحول و ورود گسترده زنان به بازار کار غیر رسمی، نگاه طبقات و اقشار مختلف اجتماعی را نسبت به جایگاه زنان در جامعه دگرگون کرده و در همانحال می‌تواند زمینه دسترسی بیشتر آنان به فرصت‌های شغلی، استقلال اقتصادی و آگاهی از حقوق اجتماعی را فراهم آورد. دانشگاه همچنین فضایی برای تبادل تجربه، شکل‌گیری آگاهی انتقادی و سازمان‌یابی جمعی است.

بااین‌حال، گسترش حضور زنان در آموزش عالی به‌خودی‌خود به برابری نمی‌انجامد. زنان ۶۹/۵ درصد دانشجویان هنر و ۶۸/۷ درصد دانشجویان علوم پایه را تشکیل می‌دهند، اما سهم آنان در رشته‌های فنی و مهندسی تنها ۲۴/۸ درصد است. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که تقسیم جنسیتی فرصت‌ها در ساختار آموزش عالی نیز ادامه دارد و مدرک دانشگاهی لزوماً به موقعیت برابر در بازار کار منجر نمی‌شود. دانشگاه هم‌زمان نیروی متخصص برای بازار کار تربیت می‌کند وبالقوه ظرفیت نقد مناسبات حاکم و شکل‌گیری اعتراض جمعی را در خود دارد. ازاین‌رو، کنترل پوشش زنان، محدود کردن فعالیت‌های دانشجویی و گسترش نظارت امنیتی را می‌توان بخشی از تلاش گسترده‌تر برای مهار این ظرفیت دانست. در چنین شرایطی، سرکوب جنسیتی و سرکوب آزادی‌های سیاسی دو روند جداگانه نیستند، بلکه یکدیگر را تقویت می‌کنند. تحت چنین شرایطی دانشگاه به‌جای آنکه محیطی برای آموزش آزاد و رشد فکری باشد، در معرض تبدیل شدن به فضایی برای تحمیل الگوی حکومت اسلامی بر رفتار و پوشش قرار گرفته است.

حجاب اجباری را باید در پیوند با مناسبات قدرت و ساختار پدرسالارانه بررسی کرد. تحمیل پوشش، اختیار زنان بر بدن خود را محدود کرده و آزادی فردی آنان را به تصمیم نهادهای وابسته به حکومت اسلامی واگذار می‌کند. هنگامی که نپذیرفتن این الزام با تهدید، محرومیت یا پرونده

⇦

JAHAN-E-EMROUZ

JE - P:O:Box 75026 50 26 Uppsala SWEDEN
Editor: Halmat Ahmadian , halmatean@hotmail.com
November 2026 NO: 542

انضباطی پاسخ داده می‌شود، بدن زن به عرصه اعمال اقتدار سیاسی تبدیل می‌شود. این برخورد، افزون بر فشار بر فرد، پیامی انضباطی برای دیگران دارد. سرپیچی از قواعد حکومت اسلامی



می‌تواند هزینه‌های شخصی در پی داشته باشد. این سازوکار با مناسبات طبقاتی نیز ارتباط دارد. نظام سرمایه‌داری می‌تواند از کار خانگی بی‌مزد، دستمزدهای نابرابر و محدودیت فرصت‌های شغلی زنان بهره‌مند شود. در ایران، این نابرابری‌ها در کنار قوانین اسلامی و ساختارهای پدرسالارانه، موقعیت زنان را پیچیده‌تر می‌کنند. البته ستم جنسیتی را نمی‌توان صرفاً به نیازهای اقتصادی فروکاست؛ این ستم ریشه‌ها و سازوکارهای سیاسی، حقوقی و فرهنگی خاص خود را دارد، اما در پیوند با مناسبات طبقاتی بازتولید می‌شود و می‌تواند استقلال اقتصادی و قدرت اجتماعی زنان را تضعیف کند.

خیزش انقلابی ژینا این پیوندها را آشکارتر کرد. بیانیه دانشجویان دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی در مخالفت با حجاب اجباری و مداخله حراست نیز نشان می‌دهد که مطالبات این جنبش با پایان اعتراض‌های خیابانی از میان نرفته‌اند و در دانشگاه، محیط کار و زندگی روزمره ادامه دارند. این مطالبات، مناسباتی را به چالش می‌کشند که حق زنان برای تصمیم‌گیری درباره بدن و زندگی خود را برسمیت نمی‌شناسد. مبارزه با حجاب اجباری بخشی از مبارزه گسترده‌تر علیه ستم جنسیتی، استثمار و محرومیت از حقوق اجتماعی است. دفاع از حق زنان برای تعیین سرنوشت بدن خود، برخورداری برابر از آموزش، امنیت در دانشگاه و آزادی تشکل‌یابی باید با مطالباتی چون امنیت شغلی، دستمزد برابر و اجتماعی‌سازی کار خانگی و مراقبتی پیوند بخورد.

در شرایط کنونی، حمایت از دانشجویان تحت پیگرد، ثبت و انتشار مستند موارد نقض حقوق، مطالبه شفافیت از مدیریت دانشگاه‌ها و ایجاد شبکه‌های همبستگی میان دانشجویان، استادان، کارگران و فعالان جنبش زنان اهمیت ویژه‌ای دارد. چنین اقداماتی می‌توانند مانع انزوای دانشجویان تحت فشار شوند و امکان دفاع جمعی از آزادی‌های سیاسی و دمکراتیک در دانشگاه را افزایش دهند. تشدید فشار بر زنان دانشجو نه نشانه حل تعارض‌های اجتماعی، بلکه بیانگر تداوم شکاف میان نظم تحمیل‌شده و خواست آزادی است. دانشگاهی که در آن پوشش زنان به موضوع نظارت امنیتی و مجازات انضباطی تبدیل می‌شود، ناگزیر به عرصه منازعه بر سر آزادی، برابری بدل خواهد شد. در چنین شرایطی وظیفه فعالان سوسیالیست جنبش دانشجویی حمایت از این مقاومت‌ها، دامن زدن به مبارزه علیه سرکوب جنسیتی، گسترش پیوند میان مبارزات اجتماعی و جلوگیری از تبدیل رهایی زنان به مطالبه‌ای حاشیه‌ای است. رهایی از ستم جنسیتی نه وعده‌ای برای آینده‌ای نامعلوم، بلکه ضرورتی اساسی در هر مبارزه جدی برای آزادی و رهایی اجتماعی است.

■





https://cpiran.org
https://komala.co

"رژیم اسلامی می‌خواهد با اتکا به تشدید سرکوب جنبش‌های اجتماعی، شکنجه و زندان و اعدام و به بهانه وجود شرایط جنگی آنان را از مبارزه برای تحقق خواست و مطالبات خود منصرف نماید و به حیات ننگین خود ادامه دهد. اما رژیم با تداوم تنش آفرینی‌های نظامی در منطقه و تشدید سرکوب در داخل نمی‌تواند مانع تداوم و گسترش مبارزات کارگران و مردم زحمتکش برای تحقق خواست و مطالباتشان گردد. در این شرایط فقر و فلاکت اقتصادی تداوم و گسترش جنبش‌های اجتماعی اجتناب ناپذیر است و کارگران و زحمتکشان و مردم بجان‌آمده ایران بر بستر همین جنبش‌های اجتماعی به جهت سازمانیابی، شکل دادن به رهبری سراسری و دستیابی به افق رهایی بخش ملزومات به زیر کشیدن حکومت اسلامی سرمایه‌داران را فراهم خواهند آورد."

